



تفسیر سوره حمد

مهدی سیدمهدی

- ۵ -۱- سوره حمد معرفی کتاب قرآن است
- ۶ -۲- منظور از علم
- ۷ -۳- هدایت یعنی چه و هدایت چگونه حاصل می شود؟
- ۷ -۴- یکی از مهمترین اهداف خلقت جهان هستی هدایت و آموزش انسان بوده است
- ۸ ۴/۱ شاکله در انسان چیست؟
- ۹ ۴/۱/۱- معلوماتی که بر عقل انسان برای تصمیم گیری تأثیر دارد
- ۹ گروه اول: علم و معلوماتی که انسان فرا می گیرد
- ۹ الف - علم و معلومات نسبت به عالم مادی
- ۹ ب - معلومات ناشی از سنت های خانوادگی، سنت ها و فرهنگ های قومی و ملی
- ۱۰ ج - معلومات انسان در مورد حقیقت جهان هستی و حقیقت خود انسان
- ۱۰ گروه دوم: عوامل دیگری که عملکردی مانند علم و معلومات دارند
- ۱۰ الف - غرایز
- ۱۰ ب - گرایش های فطری
- ۱۰ ج - شکل ظاهری انسان
- ۱۱ د - مالکیت دارائی های مادی
- ۱۱ ه - پست و مقام اجتماعی
- ۱۱ و - افرادی که انسان با آنها رابطه نزدیک دارد
- ۱۱ ز - خصلت ها و خصوصیت های ناشی از تلقی دارائی از امکانات مادی و غیرمادی
- ۱۲ -۵- پیش زمینه های آموزش
- ۱۲ ۵/۱- کلی نگری
- ۱۲ ۵/۱/۱- تعریف سیستم و علم سیستم ها (System science)
- ۱۳ ۵/۱/۱/۱- تعریف شعور سیستم

- ۱۳ - ۵/۱/۱/۲- انواع سیستم ها
- ۱۳ الف - سیستم بسته (Closed system)
- ۱۳ ب - سیستم باز (Open system)
- ۱۴ - ۵/۱/۲- بر سیستم کل نگری حاکم است
- ۱۵ - ۵/۱/۳- رفتن از کثرت به وحدت
- ۱۵ - ۵/۱/۴- سیستم یکپارچه جهان هستی
- ۱۶ - ۵/۱/۴/۱- مختصات سیستم جهان هستی
- ۱۶ - ۵/۱/۴/۲- قوانین جهان هستی
- ۱۷ - ۵/۱/۴/۳- تونل زمان
- ۱۸ - ۵/۲- ذهن باز
- ۱۹ - ۵/۲/۱- صبر
- ۱۹ - ۵/۲/۲- ذهن باز نشانه خردمندی است
- ۲۰ - ۶- صراط مستقیم یعنی چه؟
- ۲۰ - ۷- آموزش انسان برای هدایت بطرف هدف از چه طریق هائی صورت می گیرد
- ۲۱ - ۷/۱- هدایت ذاتی
- ۲۱ - ۷/۱/۱- تعریف فطرت
- ۲۱ - ۷/۱/۲- گرایش های فطری
- ۲۲ الف- گرایش به خدا
- ۲۲ ب- گرایش برای درک جهان و رسیدن به دانائی
- ۲۳ ج- گرایش به زیبایی و هنر
- ۲۳ د- گرایش به نکوئی
- ۲۴ ه- گرایش به وجدان اخلاقی
- ۲۴ - ۷/۲- هدایت از طریق آموزش مستقیم
- ۲۵ - ۷/۳- آموزش عملی، آزمایش

- ۲۵ - ۷/۳/۱- آموزش عملی
- ۲۷ - ۷/۳/۲- آزمایش
- ۲۸ - ۸- هدف از آمدن انسان به دنیا
- ۲۹ - ۸/۱- آیاتی که در قرآن آمده و هدف از خلقت انسان را بیان می کند
- ۲۹ - ۸/۱/۱- پرستش خداوند
- ۳۰ - ۸/۱/۲- امت واحد
- ۳۱ - ۸/۱/۲/۱- نمونه ای از امت واحد که در قرآن آمده است
- ۳۲ - ۸/۱/۲/۲- خصوصیات حضرت ابراهیم
- ۹- هدف از آفریدن انسان درک حقیقت جهان هستی و انسان و رسیدن به فطرت خالص و وحدت از طریق
تئوری و تجربه عملی است
- ۳۴ - ۹/۱- ترکیب و وحدت
- ۳۶ - ۹/۲- راه های رسیدن به فطرت خالص و وحدت
- ۳۶ - راه اول- رسیدن به فطرت خالص از طریق شناخت حقیقت جهان هستی و حقیقت انسان (خود)
- ۳۶ - راه دوم- رسیدن به فطرت خالص از طریق تقویت گرایش های فطری و پاک کردن ناخالصی های نفس
- ۹/۳- با رسیدن به وحدت انسان از ترس و غم رهائی می یابد و امکان رشد شعوری نامحدود را پیدا می
کند
- ۳۸ - ۱۰- خلاصه داستان انسان
- ۳۸ - ۱۱- تفسیر بعضی از موضوعاتی که در قرآن آمده از دیدگاه هدفی که انسان برای آن خلق شده است
- ۳۹ - ۱۱/۱- یاد و درک حضور خدا
- ۴۰ - ۱۱/۲- دین
- ۴۱ - ۱۱/۳- ستم بر خود (ظلم بر نفس)
- ۴۳ - ۱۱/۴- باقیات صالحات
- ۴۴ - ۱۱/۵- تسلیم
- ۴۶ - ۱۱/۶- خلیفه (جانشین) خدا

پی نوشت

۴۷

دارائی

۴۷

۱- درک مالک بودن و دارائی از کجا سرچشمه می گیرد

۴۷

۲ - تلقی خود را از دارائی ها تغییر دهیم

۴۸

۱- سوره حمد معرفی کتاب قرآن است

آیه ای در سوره حجر است بدین مضمون:

وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ

و به راستی به تو سبع المثانی [=سوره فاتحه] و قرآن بزرگ را عطا کردیم (حجر - ۸۷)

سبع به معنی عدد هفت و مثنای به معنی عطف چیزی به چیز دیگر یا تکرار چیزی است و با توجه به این که سوره حمد هفت آیه دارد اکثر مفسران قرآن، سبع المثانی را سوره حمد دانسته اند. با توجه به این تفاسیر از آیه فوق اینگونه استنباط می شود که سوره حمد، سوره استثنائی در قرآن می باشد، حال اگر مقایسه کنیم با کتاب های دیگر، در هر کتابی در اول آن مقدمه یا معرفی از کتاب می آید که کلیت و یا چکیده مطالب آن کتاب را بیان می نماید، سوره حمد نیز معادل مقدمه یا معرفی قرآن می تواند باشد دلایل آن هم این است که:

(۱) این سوره اولین سوره قرآن است

(۲) در این سوره چکیده مطالبی که در قرآن آمده است بیان شده است، کلمه مثنای (عطف، تکرار) هم آن را به نوعی میرساند.

(۳) این سوره در نمازها خوانده می شود

موضوعاتی که در این سوره آمده است که چکیده یا کلیت مطالب قرآن را بیان می کند بشرح زیر است:

در اولین آیه خداوند صفات رحمان و رحیمی خود را بیان می کند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده و مهربان

در دومین آیه خداوند بعنوان مالک و فرمانده تمام عالم خود را معرفی می کند

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان است

در سومین آیه خداوند صفت رحمان و رحیمی خود را مجدداً تأکید می کند

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خداوندی که بخشنده و بخشایشگر است (و رحمت عام و خاصش همه را رسیده)

در آیه چهارم خداوند خود را بعنوان مالک و فرمانروای روز جزا معرفی می کند

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ

خدائی که مالک روز جزاست

با توجه به این که و فرمانروائی روزهای دیگر هم از آن خداست، تخصیص کردن مالکیت و فرمانروائی روز جزا (قیامت) خود بحث جداگانه ای دارد که در این جا وارد آن بحث نمی شویم.

در سه آیه بعدی خداوند به ما نشان می دهد که چه دعائی بکنیم و چه از خداوند بخواهیم.

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

[بار الها] تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوییم.

یاری می جوئیم برای همه کارها ولی مهمترین یاری که از تو می طلبیم این است که

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ

ما را به راه راست هدایت فرما

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

راه آنان که گرامی شان داشته ای (نعمت داده ای) نه [راه] مغضوبان و نه [راه] گمراهان

نکته کلیدی در این سه آیه هدایت است و صراط المستقیم است که هدایت به صراط المستقیم همانطور که در آیه آمده است نعمت است، اصولاً دین برای هدایت انسان ها است. در قرآن آمده است:

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ

این کتابی است که در آن هیچ شک و تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقوایندگان است (بقره - ۲)

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ، هُدًى وَبُشْرَى لِّلْمُؤْمِنِينَ

طا سین این است آیات قرآن و [آیات] کتابی روشنگر، که [مایه] هدایت و بشارت برای مؤمنان است (نمل ۱،

۲)

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

فرمودیم جملگی از آن فرود آید پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد آنان که هدایت را پیروی کنند بر

ایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد (بقره - ۳۸)

با توجه به مطالبی که گفته شد به نظر می رسد که سوره حمد سوره ای است که قرآن را معرفی می کند

بخصوص که در نمازها این سوره خوانده می شود بنابراین این سوره توجه مخصوص بخود را می طلبد

وهدایت موضوع بسیار مهمی است که در این سوره آمده و اصولاً دین و کتاب های آسمانی از جمله قرآن

برای هدایت انسانها آمده است بنابراین هدایت و صراط المستقیم نکته کلیدی نه تنها در این سوره بلکه در

تمام قرآن است.

۲- منظور از علم

منظور از علم در این تفسیر، مجموعه علم مادی (Natural science) و متافیزیک (Metaphysics) است.

۳- هدایت یعنی چه و هدایت چگونه حاصل می شود؟

قبل از این که به بحث هدایت بپردازیم باید بدانیم که هرچیزی که خلق شده برای هدفی خلق شده و برای رسیدن به آن هدف تجهیز شده است. انسان نیز بیهوده آفریده نشده است و برای رسیدن به هدفی خلق شده است. در قرآن آمده است:

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ

آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده نمی شوید (مؤمنون - ۱۱۵)

حال ببینیم که هدایت انسان چگونه حاصل می شود. هدایت یعنی راهنمایی برای رسیدن به هدف و مقصود. هدایت از طریق آموزش صورت می گیرد وقتی که کسی آدرسی از شما می پرسد و شما او را راهنمایی می کنید در واقع به او آموزش می دهید که چگونه به هدف خود برسد یا بعبارت دیگر هدایت و آموزش توأما صورت می گیرد. هدایت یا عبارتی آموزش انسان برای رسیدن به هدف از دو طریق، هدایت ذاتی (فطری) که به نوعی آموزش غیر مستقیم است و همچنین آموزش مستقیم (تئوری و عملی) انجام می شود. در قسمت های بعدی طرق هدایت شرح داده شده است.

۴- یکی از مهمترین اهداف خلقت جهان هستی هدایت و آموزش انسان بوده است

در بالا گفتیم: انسان علاوه بر این که از طریق هدایت ذاتی (فطری، تکوینی) بطرف هدف، هدایت و یا عبارتی آموزش داده می شود از طریق آموزش مستقیم نیز برای رسیدن به هدف، هدایت می شود و مرحله بعد از آموزش، آزمایش یعنی امتحان آموخته های انسان است یا عبارتی پیش زمینه آزمایش، آموزش است که با توجه به این مطلب، آیه های زیر نشان می دهد که یکی از مهمترین هدفهای خلق جهان هستی، هدایت و آموزش انسان بمنظور کسب معلومات برای نائل شدن و رسیدن به هدفی که برای آن آفریده شده، می باشد:

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتُمْ إِنَّا لَنَعْبُدُ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ

و اوست کسی که آسمانها و زمین را در شش هنگام آفرید و عرش او بر آب بود [و برای این آفرید] تا شما را بیازماید که کدام يك نیکوکارترید و اگر بگویی شما پس از مرگ برانگیخته خواهید شد قطعا کسانی که کافر

شده اند خواهند گفت این [ادعا] جز سحری آشکار نیست (هود - ۷)

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ

همانکه مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدامتان عملتان بهتر است و اوست ارجمند آمرزنده (ملک - ۲)

این دو آیه می گوید که زمین و آسمان و مرگ و زندگی خلق شده تا انسان آزمایش شود و در نتیجه آن که عمل او بهتر است مشخص شود حال ببینیم که عمل انسان از کجا نشأت می گیرد.

قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا

بگو هر کس بر حسب شاکله خود عمل می کند و پروردگار شما به هر که راه یافته تر باشد دانایتر است (اسراء - ۸۴)

شاکله از ماده شَكَلَ می باشد که به معنای بستن پای چارپا است ، و آن طنابی را که با آن پای حیوان را می بندند شِکَال می گویند، بعداً توضیح می دهیم که چرا از کلمه شاکله در این آیه استفاده شده است.

از آیه های قرآن که در مورد خلق زمین و آسمان و مرگ زندگی آورده شد، مشخص می شود که زمین و آسمان آفریده شده اند که عمل انسان را از نظر خوب بودن و بد بودن آزمایش شود و مبنای عمل انسان شاکله اوست یعنی عمل انسان براساس شاکله او شکل می گیرد بعبارت دیگر شاکله انسان سبب خوب بودن و یا بد بودن عمل او می شود بنابراین چیزی که مورد آزمایش قرار می گیرد، شاکله انسان است و این خود نشان می دهد که شاکله اهمیت زیادی دارد که برای آزمایش او زمین و آسمان و مرگ و زندگی آفریده شده است.

۴/۱ شاکله در انسان چیست؟

انسان هر عملی را بر اساس تصمیم گیری انجام می دهد بعبارت دیگر تصمیم گیری پیش زمینه انجام عمل است بنابراین قبل از این که شاکله را که سبب عمل انسان است شناسائی کنیم بهتر است بدانیم که تصمیم گیری انسان چگونه صورت می گیرد.

تصمیم گیری هر انسانی بر اساس شعور (ذهن) او که از مجموعه معلومات و عقل تشکیل شده است، صورت می گیرد. در این مجموعه نقش اصلی را معلومات دارا می باشد و انسان با این مجموعه جهان و خود را درک و شناسائی میکند و بر همین اساس نحوه زندگی انسان را نیز این مجموعه تعیین می کند

عقل که در انسان در زمان تولد وجود دارد نیروی درونی برای شناخت، سنجش، نتیجه گیری و صدور حکم در باره رویدادها و همچنین ایجاد خلاقیت می باشد. عقل وظیفه فرماندهی شعور انسان را نیز بعهده داشته و واکنش های درونی و برونی انسان را در برخورد با رویدادها را تعیین می کند و فعالیتهای انسان را رهبری و کنترل می کند.

عقل انسان در برخورد با هر رویدادی از معلوماتی که در ذهن، در رابطه با موضوع رویداد وجود دارد، استفاده می کند و ضمن شناخت رویداد و موضوع آن، در باره آن نتیجه گیری و حکم می کند و عمل و یا عکس العمل انسان را تعیین می کند بعبارت دیگر عقل انسان، فرآیند شناخت، نتیجه گیری، حکم و تصمیم گیری

را بر اساس معلومات انجام می دهد، یعنی معلومات است که راهبر عقل در فرآیند مذکور می باشد و بدون معلومات قادر به انجام این فرآیند نیست.

با توجه به این که عقل انسان با استفاده از معلومات پیش از انجام هر عملی راجع به آن تصمیم گیری می کند و همچنین عمل انسان براساس شاکله او شکل می گیرد بنابراین عملکرد شاکله مانند معلومات است که بر عقل انسان برای تصمیم گیری تأثیر دارد و در نهایت سبب عمل می شود، بعبارت دیگر شاکله او همان معلومات اوست.

۴/۱/۱- معلوماتی که بر عقل انسان برای تصمیم گیری تأثیر دارد

معلوماتی که بر عقل انسان برای تصمیم گیری تأثیر دارد و در نهایت سبب عمل می شود می توان به دو گروه بشرح زیر تقسیم نمود:

گروه اول: علم و معلوماتی که انسان فرا می گیرد

گروه دوم: عوامل دیگری که عملکردی مانند علم و معلومات دارند و بر عقل و نهایتا بر عمل انسان اثر گذار هستند.

گروه اول: علم و معلوماتی که انسان فرا می گیرد

انسان بصورت فطری گرایش دارد که جهان را درک کند و به دانائی برسد و انسان از طریق این گرایش های فطری، در مرحله اول نسبت به عالم مادی و در مرحله بعدی به حقیقت جهان هستی و حقیقت خود معلومات کسب می کند، البته ممکن است انسان هائی تا پایان عمر نیز به درک این حقیقت ها نائل نشوند.

معلوماتی که انسان فرا می گیرد را می توان عمدتا به سه زیرگروه بشرح زیر تقسیم نمود:

(۱) علم و معلومات نسبت به عالم مادی

(۲) معلومات ناشی از سنت های خانوادگی، سنت ها و فرهنگ های قومی و ملی

(۳) معلومات انسان در مورد حقیقت جهان هستی و حقیقت خود انسان

الف - علم و معلومات نسبت به عالم مادی

هرگونه علم و معلوماتی که انسان نسبت به علم مادی از طریق سیستم های آموزشی، مطالعه و یا تجربه ناشی از برخورد با رویدادها فرا می گیرد را می توان به سه گروه معلومات عمومی، معلومات تخصصی و سایر معلومات تقسیم نمود که این معلومات بر عقل و نهایتا بر عمل انسان اثر گذار هستند.

ب - معلومات ناشی از سنت های خانوادگی، سنت ها و فرهنگ های قومی و ملی

سنت عبارت از فرهنگ، باور یا رفتاری است که در یک گروه یا جامعه ای از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود معلومات ناشی از سنت ها بر عقل و نهایتا بر عمل انسان اثر گذار هستند.

ج - معلومات انسان در مورد حقیقت جهان هستی و حقیقت خود انسان
معلومات انسان در مورد حقیقت جهان هستی و حقیقت خود انسان بر عقل و نهایتا بر عمل انسان اثر گذار
هستند. عقاید دینی در این زیر گروه قرار می گیرد.
گروه دوم: عوامل دیگری که عملکردی مانند علم و معلومات دارند
عوامل دیگری که عملکردی مانند علم و معلومات دارند و بر عقل و نهایتا بر عمل انسان اثر گذار هستند می
توان عمدتا بشرح زیر تقسیم کرد:

- (۱) غرایز
- (۲) گرایش های فطری
- (۳) شکل ظاهری انسان
- (۴) مالکیت دارائی های مادی
- (۵) پست و مقام اجتماعی
- (۶) افرادی که انسان با آنها رابطه نزدیک دارد
- (۷) خصلت ها و خصوصیت های ناشی از تلقی دارائی از امکانات مادی و غیرمادی

الف - غرایز

در بدو تولد انسان اولین چیزی که سبب عمل انسان می شود غرایز اوست مثل غریزه خوردن و خوابیدن.
غرایز این گونه تعریف شده است:

غریزه الگوهای رفتاری مشخصی است که در موجودات زنده بدون این که آن را آموخته باشند و بدون تجربه
قبلی، وجود دارد و یا بعبارت دیگر غرایز مهارت ها و معلوماتی است که بدون آموزش از ابتدای تولد بصورت
بالقوه یا بالفعل در موجود زنده وجود دارد و سبب ادامه حیات فردی موجود زنده و گونه او می گردد.
بنابراین غرایز عملکردی مانند معلومات دارند و بر عقل و نهایتا بر عمل انسان اثر گذار هستند.

ب - گرایش های فطری

گرایش های فطری مثل گرایش به خدا، گرایش به کسب دانائی، گرایش به نکوئی کردن، گرایش به هنر و
زیبائی و گرایش به اخلاق سبب ایجاد نوعی معلومات برای انسان می شود که بر عقل و نهایتا بر عمل انسان
اثر گذار هستند. آن چیزی هم که در عرفان عشق می نامند، در این زیر گروه است.

ج - شکل ظاهری انسان

شکل ظاهری انسان سبب ایجاد نوعی معلومات برای انسان می شود که بر عقل و نهایتا بر عمل انسان اثر
گذار هستند مثل تأثیر قضاوت دیگران در مورد شکل ظاهری انسان.

د - مالکیت دارائی های مادی

انسان به تدریج و در طول زمان و در برخورد با رویدادها چیزهائی مادی را مالک می شود که این مالکیت ها سبب ایجاد نوعی معلومات برای انسان می شود که بر عقل و نهایتا بر عمل انسان اثر گذار هستند.

ه - پست و مقام اجتماعی

پست و مقام شامل هر گونه مقام شغلی و یا اجتماعی می گردد که جامعه به آن اعتبار داده است، پست و مقام اجتماعی نیز سبب ایجاد نوعی معلومات برای انسان می شود که بر عقل و نهایتا بر عمل انسان اثر گذار هستند.

و - افرادی که انسان با آنها رابطه نزدیک دارد

انسان در طول زندگی با انسانهای بسیاری آشنا می شود که این انسانها شامل مادر و پدر و خویشان که انسان نقشی در آشنائی با آنها ندارد و همچنین همسر، فرزندان، دوستان و سایر انسانهائی که در جریان رویدادهائی انسان با آنها مواجه می گردد و با آنها آشنا می شود. این گونه رابطه ها با دیگر انسانها سبب ایجاد نوعی معلومات برای انسان می شود که بر عقل و نهایتا بر عمل انسان اثر گذار هستند.

ز - خصلت ها و خصوصیت های ناشی از تلقی دارائی از امکانات مادی و غیرمادی

انسان به تدریج و در طول زمان و در برخورد با رویدادها چیزهائی اعم از مادی و غیر مادی کسب می کند که آن قسمت از آنها را که بر اساس الگوهای جامعه ارزشمند می باشند را در ذهن (شعور) خود بعنوان دارائی ثبت می کند که شامل ثبت ذهنی از امکانات مادی، معلومات، شکل ظاهری انسان، پست و مقام اجتماعی و افرادی که با آنها رابطه نزدیک داریم (حتی معلومات انسان در مورد حقیقت جهان هستی و حقیقت خود انسان تا زمانی که به آنها وقوف کافی نیافته است)، می باشد که در واقع اینگونه ثبت های ذهنی، یعنی دارا بودن دارائی ها برای ذهن، نوعی معلومات است که مثل بقیه معلومات مورد استفاده عقل قرار می گیرد.

اهمیتی که دارائی برای انسان دارد سبب ایجاد خصلت ها و خصوصیات در انسان مثل، غرور، حسد، حرص، خود باختگی، خشم، تعصبات می شود که در واقع ریشه رنجهای انسان در این خصلت ها و خصوصیات است که دائما به یکدیگر تبدیل می شوند مثلا حسد، تمایل و آرزو را بوجود می آورد و عدم رسیدن به آرزو خشم ایجاد می کند. این خصلت ها و خصوصیات نیز به نوعی عملکردی مانند معلومات دارند و بر عقل اثر گذار هستند.

در مجموع شاکله عبارت است از مجموعه معلومات انسان و یا عواملی که همپراز معلومات است و عملکرد آنها مانند معلومات است و بر عقل اثر گذار هستند. و انسان با این مجموعه جهان و خود را درک و شناسائی و عمل میکند. بنابراین شاکله سبب عمل بهتر (احسن العمل) یا عمل بد می شود و آموزش موجب تکامل

یعنی بالا رفتن معلومات انسان (شاکله) می گردد و عمل او را تصحیح می کند البته آموزشی که سبب شود انسان حق را از باطل تشخیص دهد و حقیقت جهان هستی و حقیقت انسان را دریابد، بنابراین پیش زمینه آزمایش آموزش است به تعبیری انسان به دنیا آمده است که آموزش ببیند و آنچه آموخته در اعمال خود بکار ببرد و آزمایش شود که آیا درست آموخته است یا نه؟
در قرآن آمده است:

وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

و خدا آسمانها و زمین را به حق آفریده است و تا هر کسی به [موجب] آنچه کسب کرده پاداش یابد و آنان مورد ستم قرار نخواهند گرفت (جائیه - ۲۲)

۵- پیش زمینه های آموزش

پیش زمینه های آموزش که سبب می شود انسان موضوع مورد آموزش را به خوبی فراگیرد عمدتاً عبارتند از کلی نگری و ذهن باز

۵/۱- کلی نگری

کلی نگری یعنی نگاه کردن از بالا به هر چیزی یا بعبارت دیگر محیط بودن بر آن چیز مثلاً برای شناخت یک شهر، یک راهش این است که در مناطق و خیابان ها یک شهر بگردیم (یعنی از جزء به شناخت کل دست یابیم) و راه دیگرش این است که ابتدا نقشه یک شهر را که در واقع نگاه از بالا به شهر است، ببینیم و سپس با اطلاع از نقشه شهر وارد مناطق و خیابان های آن شویم که این روش کلی نگری است.

هرچیزی در دنیا یک سیستم است بنابراین قبل از این که توضیح بیشتری در باره کل نگری بدهیم لازم است سیستم را تعریف کنیم و بدانیم که سیستم یعنی چه؟

۵/۱/۱- تعریف سیستم و علم سیستم ها (System science)

سیستم عبارت است از سازماندهی هدفمند یک کل، که تشکیل شده از یک سری اجزاء وابسته و پیوسته به یکدیگر که این اجزاء از طریق شبکه ارتباطی سیستم بطور دائمی بایکدیگر بصورت مستقیم یا غیر مستقیم در حال تعامل می باشند که منظور از آن حفظ فعالیتها و موجودیت سیستم برای نائل شدن به هدف یا هدفهای سیستم می باشد. همه چیزها در دنیا یک سیستم است.

هرسیستم دارای اجزاء، شبکه ارتباطی، هدف یا هدفهایی است و همچنین دارای شعور (Mind) است که سیستم را فرماندهی و کنترل می کند.

علم سیستم ها (System science) رشته ای از علوم است که ماهیت سیستم ها را مورد بررسی قرار می دهد، علم سیستم ها در بسیاری از علوم کاربرد دارد.

شعور (Mind) یا ذهن در واقع بخش یا عاملی است که سیستم را فرماندهی و کنترل می کند و بدون عامل شعور (ذهن) هیچ سیستمی نمی تواند بقا داشته باشد. کیفیت شعور سیستم بستگی به پیچیدگی سیستم دارد و هر چه سیستم پیچیده تر باشد کیفیت شعور آن بالاتر است. درجه کیفیت شعور را می توان با عکس العمل سیستم در مواجهه با مسائل ناشناخته و تغییرات محیط و همچنین خلاقیت در ارتقاء سیستم ارزیابی کرد. در یک سیستم شعور کل دارای کیفیتی بالاتر از کیفیت شعور اجزاء خود می باشد و بر شعور اجزاء خود حاکم است

سیستم ها به دونوع بسته و باز تقسیم بندی شده اند:

الف - سیستم بسته (Closed system)

سیستم بسته سیستمی است که با محیط اطراف خود اندر فعل و انفعال است ولی ارتباط آنها با محیط سبب پایداری آنها نمی شود. مثلا یک ماشین را در نظر بگیرید، یک ماشین به کمک انرژی (مثلا برق، بنزین،...) عمل طراحی شده ای را انجام می دهد. توجه داشته باشید که تزریق انرژی به یک ماشین تنها جهت تبدیل آن انرژی به گونه دیگر است نه برای حفظ و بقای ماشین مثلا، وقتی به اتوموبیل بنزین وارد می شود این بنزین تنها صرف حرکت دادن اتوموبیل می گردد. در واقع به یک ماشین یک نوع انرژی می دهیم (انرژی حرارتی در مورد موتور اتوموبیل) و نوع دیگری از انرژی را از آن می گیریم (انرژی مکانیکی). یک ماشین فقط یک وسیله تبدیل انرژی است، چنین سیستمی را یک سیستم بسته می نامیم.

لازم به تذکر است که سیستم های بسته هم مثل هر سیستم دیگری دارای شعور بوده که سیستم را فرماندهی می کنند و ثبات سیستم در حالت های عادی و پیش بینی شده برقرار می کنند ولی اگر با مسئله ناشناخته ای روبرو شوند امکان بروز عکس العمل مناسب برای نگهداری سیستم و برگشت به حالت اولیه را ندارند، در واقع بسته بودن سیستم به این دلیل است که شعور آن بسته و فاقد پویائی است.

ب - سیستم باز (Open system)

سیستم های باز که شامل سیستم هایی مانند گیاه، حیوان، انسان، می باشند، سیستم های پیچیده و منظمی هستند که دائما در حال فعل و انفعال با محیط اطراف خود هستند، و ارتباط آنها با محیط سبب پایداری آنها می شود. مثلا انسان به عنوان یک سیستم باز دائما در حال فعل و انفعال با محیط خود است و برای شناسائی یک سیستم باز باید آن را با محیطی که در آن به سر می برد مورد بررسی قرار بدهیم.

سیستم های باز دارای شعوری به مراتب بالاتر از شعور سیستم های بسته می باشند که سیستم را فرماندهی می کند و علاوه بر برقراری ثبات سیستم در حالت های عادی و پیش بینی شده در حالتی هم که سیستم با

مسئله ناشناخته ای و تغییرات محیط روبرو می شود امکان بروز عکس العمل برای نگهداری سیستم و برگشت به حالت اولیه را دارند و همچنین شعور بعضی از سیستم های باز مثل انسان امکان ایجاد خلاقیت را هم دارند، در واقع باز بودن سیستم به این دلیل است که شعور آن دارای پویائی و باز می باشد

۵/۱/۲- بر سیستم کل نگری حاکم است

هر سیستمی بصورت یک کل یا یک واحد است که خصوصیات و رفتار اجزاء خود را تعیین می نماید و بر آنها حاکم است. هرچند رفتار اجزاء بر روی رفتار سیستم اثر می گذارد ولی نقش کنترل کننده ای ندارند عبارت دیگر یک سیستم، یک کل است و هیچیک از خواص یک یا چند بخش از سیستم را نمی توان به عنوان خاصیت و یا مشخصه بنیادی سیستم در نظر گرفت. به عبارت دیگر، کل برابر نیست با جمع اجزاء تشکیل دهنده آن. بنابراین، درک اجزاء در نهایت منجر به درک کل نمی شود و و ناگزیر هستیم که آنرا به عنوان یک کل در نظر بگیریم. در دیدگاه کل نگری اگر کل را برای بررسی و مطالعه به اجزاء تقسیم نمایند رابطه آن با کل جزو لاینفک این بررسی می باشد و هرجزئی از دریچه کل مورد بررسی قرار می گیرد بطور مثال یک اتوموبیل از قطعات زیادی تشکیل شده است ولی از طریق شناخت آنها نمی توانیم به شناخت اتوموبیل بعنوان یک کل دست یابیم ولی چنانچه عملکرد هر قطعه را از دیدگاه اتوموبیل (کل) و هدفی که اتوموبیل برای آن ساخته شده بنگریم می توانیم به شناخت قطعه بعنوان یکی از اجزای اتوموبیل، دست یابیم.

کل نگری موضوع بسیار مهمی است و از بالا نگاه کردن به هر سیستمی (هر چیزی) سبب می شود هدف سیستم را در یابیم بنابراین نقش و عملکرد اجزای سیستم که در راستای هدف سیستم است نیز در می یابیم. درمثنوی هم در داستان "اختلاف کردن در چگونگی و شکل پیل" موضوع کل نگری مطرح شده است. خلاصه داستان این است که در شهری که مردم آن قبلا فیل را ندیده بودند، فیلی آوردند و آن را در اطاق تاریکی قرار دادند، افرادی که برای دیدن فیل آمده بودند چون فیل را بدلیل تاریکی اطاق نمی توانستند ببینند سعی میکردند با لمس فیل به شناخت فیل دست یابند. یکی که خرطوم فیل را لمس کرده بود فیل را به ناودان، کسی که گوش فیل را لمس کرده بود فیل را به بادبزن و کسی پای فیل را لمس کرده بود فیل را به ستون تشبیه می کرد و در آخر داستان آمده است:

در کف هر کس اگر شمعی بدی	اختلاف از گفتشان بیرون شدی
چشم حس همچون کف دستت و بس	نیست کف را بر همه او دسترس

۵/۱/۳- رفتن از کثرت به وحدت

با کلی نگری وحدت بین دانسته های مختلف شما ایجاد می شود، اصولاً یک معنای وحدت همین است که دانسته های انسان بهم پیوندند و وحدت حاصل نمی شود مگر این که به موضوعات از بالا نگاه کنیم (به آن محیط باشیم) و یا بعبارت دیگر کلی نگر باشیم و این همان است که حافظ در این شعر می گوید:

عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی عشق داند که در این دایره سرگردانند

چون حافظ در مقام عشق، از دایره خارج شده و از بالای دایره به آن نگرسته بنابراین سرگردانی عاقلان را دریافته است مثل این که در ترافیک خیابانی باشیم و یا ترافیک منطقه و یا شهر را از هلی کوپتر و یا از ماهواره مشاهده کنیم. یکی از نکات مهم آموزش نگاه کردن از بالا به موضوعات است یکی از معنای قرب هم همین است. ضمناً در شعر بالا "عشق داند" حافظ رسیدن به مقام عشق را که در عرفان مطرح است مرتبه بالای معرفت و علم می داند.

قبلاً گفتیم، کلی نگری یعنی نگاه کردن از بالا و محیط بودن بر موضوع. در قرآن آمده است:

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا،

و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خداست و خدا همواره بر هر چیزی احاطه دارد (نساء - ۱۲۶)

قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا، قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا، وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا

موسی به او گفت: آیا [اذن می دهی که] من تو را [به این هدف] پیروی کنم که از آنچه به تو آموخته اند، مایه رشدی به من بیاموزی؟، گفت تو هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی، و چگونه می توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری صبر کنی (کهف - ۶۶ - ۶۸)

۵/۱/۴- سیستم یکپارچه جهان هستی

قبلاً گفتیم، که در این دنیا هر چیزی یک سیستم است، حال بینیم که جهان هستی چگونه سیستمی است. سیستم جهان هستی یک سیستم واحد است که از یک سری اجزاء (سیستم های فرعی) بهم پیوسته تشکیل شده است بطوریکه شما نمی توانید درجهان هستی هیچ جزئی را پیدا کنید که بصورت مستقل بوده و به هیچ جزء دیگر وابسته نباشد. البته اگر بصورت ظاهری به بعد مادی جهان هستی نگاه کنیم کرات و کهکشان ها را جدا از هم می بینیم ولی براساس قانون جاذبه که توسط نیوتن کشف شد و یا نظریه "فضا زمان" که توسط انیشتین مطرح شد و به اثبات رسیده (بطور مثال گردش زمین به دور خورشید و یا گردش ماه به دور زمین براساس آنها صورت می گیرد)، تمام کرات و کهکشانها بهم پیوسته اند.

دانستن این واقعیت که سیستم جهان هستی یک سیستم یکپارچه است که ناشی از کل نگری است و به نوعی رفتن از کثرت به وحدت است و بعبارت دیگر دانستن این واقعیت سبب می شود در ذهن ما همه اجزای جهان هستی یعنی کثرات در یک سیستم واحد بهم پیوند داده شوند.

۵/۱/۴/۱- مختصات سیستم جهان هستی

قبلا گفتیم، هر سیستم دارای اجزا، شبکه ارتباطی، هدف یا هدفهائی است و همچنین دارای شعور و عقلانیتی است که سیستم را فرماندهی و کنترل می کند و براین اساس بعضی از مختصات سیستم جهان هستی عبارتند از:

- جهان هستی هدفمند است
- جهان هستی قانونمند است
- جهان هستی دائما در حال تغییر و نو شدن است
- جهان هستی از اجزای خود برای رسیدن به هدف حمایت می کند

۵/۱/۴/۲- قوانین جهان هستی

در جوامع بشری بطور مثال، یک شهر که در واقع یک سیستم است، یک سری چیزهای مادی مثل ساختمان ها، خیابان ها، فروشگاه ها، تأسیسات.... وجود دارد و یک سری قانون هائی مثل قوانین رانندگی و یا قوانین قضائی که نظم دهنده روابط مردم آن شهر می باشند. سیستم جهان هستی هم مثل یک شهر از یک سری اجزای مادی تشکیل شده که قوانین یا علوم طبیعی (Natural science) بر آن ها حاکم است و همچنین قوانینی وجود دارد که بر عملکرد موجوداتی مثل انسان ها حاکم است. در قرآن آمده است:

سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا

سنت الهی از پیش همین بوده و در سنت الهی هرگز تغییری نخواهی یافت (فتح - ۲۳)

فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنٍ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ

پس آنها را [به صورت] هفت آسمان در دو هنگام مقرر داشت و در هر آسمانی کار [مربوط به] آن را وحی فرمود و آسمان [این] دنیا را به چراغها آذین کردیم و [آن را نیک] نگاه داشتیم این است اندازه گیری آن نیرومند دانا (فصلت - ۱۲)

لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (پاداش و کیفر) به دلخواه شما و به دلخواه اهل کتاب نیست هر کس بدی کند در برابر آن کیفر می بیند و جز خدا برای خود یار و مددکاری نمی یابد (نساء - ۱۲۳)

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ

و هر [گونه] مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست و [خدا] از بسیاری درمی گذرد (شوری - ۳۰)

كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ

بر [شیطان] مقرر شده است که هر کس او را به دوستی گیرد قطعاً او وی را گمراه می سازد و به عذاب آتشش می کشاند (حج - ۲۲)

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينَ، وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِّينٌ، كِتَابٌ مَرْقُومٌ

نه چنین است [که می پندارند] که کارنامه بدکاران در سجین است، و تو چه دانی که سجین چیست، کتابی است نوشته شده (مطففین - ۷-۹)

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ، وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ، كِتَابٌ مَرْقُومٌ، يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ

نه چنین است در حقیقت کتاب نیکان در علیون است، و تو چه دانی که علیون چیست، کتابی است نوشته شده، مقربان آن را مشاهده خواهند کرد (مطففین - ۱۸-۲۱)

۵/۱/۴/۳- تونل زمان

انسان آرزو داشته که بتواند رویداد های گذشته و آینده را با چشم خود ببیند و یا بقول معروف به تونل زمان برود و چون عملاً چنین چیزی امکان پذیر نبوده به تخیل روی آورده و براین اساس فیلم های تخیلی ساخته که در این فیلم ها انسان ها با ساختن ماشین زمان به آینده و گذشته می روند ولی رفتن به تونل زمان نیازی به تخیل ندارد و انسان با دانستن قوانین جهان هستی می تواند به تونل زمان برود زیرا قوانین جهان هستی، قوانین ثابتی هستند و رویداد ها که اجرای قوانین است، در زمان های مختلف مشابه است بعبارت دیگر قوانین جهان هستی بی زمان است بنابراین اگر انسان قوانین جهان هستی را بداند می تواند عملکرد گذشته و آینده این قوانین یعنی رویداد ها را بداند بطور مثال، ما به قانون ایجاد آب که از ترکیب اکسیژن و هیدروژن است، علم داریم بعبارت دیگر ما می دانیم همیشه ترکیب اکسیژن و هیدروژن آب ایجاد می کند و زمانش مهم نیست که در گذشته بوده یا آینده، بهمین ترتیب نیروی جاذبه اجسام را جذب می کند یا اگر کسی ظلم کند، ظلم می بیند بنابراین با دانستن قوانین جهان هستی رفتن به تونل زمان ساده است و میزان و حیطة رفتن به گذشته و آیا آینده (تونل زمان) را وسعت علم انسان به قوانین جهان هستی تعیین می کند. در قرآن آمده است:

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ، لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ

هرگز چنین نیست اگر علم یقین داشتید، به یقین دوزخ را می بینید (تکواثر - ۵،۶)

نه ، باز تاءکید می کنم که اگر به علم یقین برسید، آن وقت دوزخ را خواهید دید (المیزان)

ذهن باز یعنی این که من میدانم که معلومات و علم من کامل نیست و اصولاً علم هیچ کسی کامل نیست مثلاً انیشتن در علم فیزیک نظریه های نسبیت خاص و عام را مطرح کرد که راه گشای بسیاری از مسائلی که در فیزیک بود شد ولی بعد ها وقتی که موضوع کوانتوم در فیزیک مطرح شد نظریه های مذکور پاسخگوی در مسائلی که در کوانتوم مطرح است نبود بنابراین مشخص شد که نظریه های مذکور کامل نیست. نا کامل بودن علم انسان موضوعی است که حتی پیغمبری بزرگی چون حضرت موسی (کلیم الله) نیز به آن اذعان دارد و در هنگام برخورد با حضرت خضر از او درخواست می کند که او را آموزش دهد:

قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَ مِنِّي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا

موسی به او گفت: آیا [اذن می دهی که] من تو را [به این هدف] پیروی کنم که از آنچه به تو آموخته اند، مایه رشدی به من بیاموزی؟ (کهف - ۶۶)

در بحث شاکله گفتیم که اکثر انسانها معلومات و علم خود را بعنوان دارائی تلقی می کنند یعنی خودشان را با معلوماتشان بهم گره می زنند و وقتی که موضوعی مطرح می شود که مخالف معلوماتشان است بجای این که فکر کنند که ممکن است معلومات من کامل نباشد و یا غلط باشد در هنگام طرح موضوع بجای این که به سخنان طرف مقابل گوش کنند در ذهن خود بدنبال این هستند که چگونه از معلومات خود یا بعبارتی دارائی خود دفاع کنند بنابراین اینگونه افراد راه را برای فراگرفتن و تعالی فکری بر روی خود می بندند و برای خود محدودیت ایجاد می کنند البته این که چرا انسانها معلومات خود را جزو دارائی خود تلقی میکنند خود بحث مفصلی دارد که وارد این بحث نمی شویم ولی در هرصورت تلقی معلومات بعنوان دارائی محدودیت ایجاد می کند. بهمین جهت در قرآن بعنوان شاکله آمده است:

قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا

بگو هر کس بر حسب شاکله خود عمل می کند و پروردگار شما به هر که راه یافته تر باشد دانایتر است (اسراء - ۸۴)

شاکله از ماده شَكَلَ می باشد که به معنای بستن پای چارپا است ، و آن طنابی را که با آن پای حیوان را می بندند شِکَال می گویند. در بالا گفتیم، شاکله انسان همان معلومات اوست و گره زدن انسان خودش را به معلوماتش همان معنی شاکله را می دهد و در واقع شاکله نوعی محدودیت است که انسان با اتکاء به معلومات خود و درست دانستن آن برای خود ایجاد می کند و در کتاب "جهان هستی، انسان، آموزش، تکامل" که من نوشته ام از آن بعنوان "قالب تعبیر و تفسیر پدیده ها" آمده است. ذهن بسته سبب می شود انسان از حالت سیستم باز به سوی سیستم بسته حرکت کند. مهر زدن بر دلها هم که در قرآن آمده است به نوعی به ذهن بسته اشاره می کند:

أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ
مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده؟ و خداوند او را با آگاهی [بر اینکه شایسته هدایت نیست] گمراه ساخته، و بر گوش و قلبش مهر زده، و بر چشمش پرده‌ای افکنده، با اینحال چه کسی می‌تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟ آیا متذکر نمی‌شوید؟ (جاثیه - ۲۳)

۵/۲/۱- صبر

صبر که در قرآن به آن تأکید شده و در مورد رویداد هائی است که ما آن را مصائب و مسائل تلقی می‌کنیم، به نوعی اشاره ای است به این که انسان با معلومات قبلی (ذهن بسته) نمی‌تواند رویداد را که نو است تعبیر و تفسیر کند و به راه حل برسد و صبر کردن یا بعبارت دیگر عدم تلاش فکری برای حل مسئله یعنی منتظر بودن برای دریافت معلومات جدید در جهت حل مسئله که در واقع یعنی با ذهن باز با مسئله روبرو شدن و اگر ما به گذشته خود نگاه کنیم موارد بسیاری می‌یابیم که مسائل ما بهمین نحو حل شده یعنی در اثر صبر کردن در طول زمان راه حلی برای مسئله پیدا شده که ما با معلومات قبلی قادر به رسیدن به آن نبودیم که این راه حل یا ناگهان به ذهن ما رسیده و یا در اثر سایر رویدادها راه حل پیدا شده است، در مجموع صبر سبب می‌شود انسان از حالت ذهن بسته به سوی ذهن باز حرکت کند.

در قرآن در سوره کهف هنگامی که حضرت موسی از حضرت خضر می‌خواهد که او را آموزش دهد، خضر می‌گوید:

لَقَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا، وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا

گفت تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی، و چگونه می‌توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری صبر کنی (کهف - ۶۶ - ۶۸)

و پس از این که حضرت موسی در مورد سوراخ کردن کشتی و موارد دیگر بر اساس معلومات خود کارهای خضر را درست نمی‌داند و به او اعتراض می‌کند، خضر مجدداً به او می‌گوید:

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا

گفت آیا نگفتم که تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی (کهف ۷۲ و ۷۵)

و در پایان که خضر علت کارهای خود را شرح می‌دهد، مشخص می‌شود که شناخت او ورای شناخت حضرت موسی بوده است که ناشی از نگاه از بالا به موضوعات یا بعبارت دیگر ناشی از کلی‌نگری بوده است.

۵/۲/۲- ذهن باز نشانه خردمندی است

این که معلومات علم هر انسانی نسبت به هیچ موضوعی کامل نیست یک اصل کلی است و کسی که به این اصل اعتقاد دارد و در رویداد هائی که با آن برخورد می‌کند به جای این که از معلومات خود دفاع کند سعی

می کند از رویدادها بیاموزد و معلومات و علم خود را تکامل بخشد این همان است که در آیه ای از قرآن که در زیر آمده است خداوند این گونه انسان ها را هدایت کرده و بعنوان خردمند از آنها اسم برده است که این خردمندان مشتاقانه در همه جا بدنبال کسب معلومات برای پی بردن به حقیقت هستند.

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ

به سخن گوش فرامی دهند و بهترین آن را پیروی می کنند اینانند که خدایشان راه نموده (اینان کسانی هستند که خدا ایشان را هدایت کرده) و اینانند همان خردمندان (زمر - ۱۸)

در مثنوی هم آمده است:

علمهای اهل تن احمالشان علمهای اهل دل حمالشان

اصولا در بسیاری از موارد گفتن نمی دانم چه در ذهن و چه بصورت لفظی برخلاف ظاهرش که نشانه نادانی است، نشانه دانائی بالائی است که ناشی از ذهن باز است و ابداع و خلاقیت نیز ناشی از ذهن باز است.

۶- صراط مستقیم یعنی چه؟

در هندسه داریم که کوتاه ترین خطی که بین دونقطه می توان رسم کرد خط مستقیم است. بنابراین صراط مستقیم راهی است که در کوتاهترین زمان انسان به هدف می رسد و این موقعی است که راهنما و هدایت کننده انسان کسی باشد که راه را بهتر از هرکس دیگری می شناسد و چه کسی بهتر از خداوند راه را می شناسد؟ حتی خداوند فرموده که خودش هم بر صراط مستقیم است:

إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

در حقیقت من بر خدا پروردگار خودم و پروردگار شما توکل کردم هیچ جنبنده ای نیست مگر اینکه او مهار هستی اش را در دست دارد به راستی پروردگار من بر راه راست است (هود - ۵۶)

۷- آموزش انسان برای هدایت بطرف هدف از چه طریق هائی صورت می گیرد

قبلا گفتیم، هرچیزی که خلق شده برای هدفی خلق شده و برای رسیدن به آن هدف تجهیز شده است. انسان نیز بیهوده آفریده نشده است و برای رسیدن به هدفی خلق شده است. در قرآن آمده است:

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ

آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده نمی شوید (مؤمنون - ۱۱۵)

هدایت یا عبارتی آموزش انسان برای رسیدن به هدف عمدتا از طرق زیر انجام می شود:

(۱) هدایت ذاتی

(۲) هدایت از طریق آموزش مستقیم

(۳) آموزش عملی، آزمایش

۷/۱- هدایت ذاتی

یکی از طرق هدایت، هدایت ذاتی (فطری، تکوینی) که در تمام موجودات جهان هستی وجود دارد یعنی در هر موجودی ساختاری (مکانیزمی) بطور ذاتی وجود دارد که بر اساس قوانین جهان هستی آنها را بسوی هدفی که برای آن خلق شده اند، هدایت می کند بعبارت دیگر این مکانیزم عهده دار هدایت آن چیز را در مراحل گوناگونی که آن چیز می بایستی طی کند تا به هدف نهائی برسد، می باشد. در قرآن آمده است:

قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى

گفت پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که درخور اوست داده (آنچه لازمه خلقتش بوده به آن چیز داده) سپس آن را هدایت فرموده است (طه - ۵۰)

هرچیزی که خلق شده برای هدفی خلق شده و برای رسیدن به آن هدف تجهیز شده مثل دانه گندم، انسان نیز برای هدفی خلق شده است. در قرآن آمده است:

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ

آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده نمی شوید (مؤمنون - ۱۱۵) در انسان، فطرت عامل ذاتی است که انسان را به طرف هدفی که خلق شده هدایت می کند یا بعبارت دیگر از طریق فطرت، انسان برای رسیدن به هدف آموزش غیر مستقیم می بیند. در قرآن آمده است:

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا

سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد، سپس پلیدکاری و پرهیزگاری اش را به آن الهام کرد، هر کس آن را پاک گردانید قطعاً رستگار شد، و هر که آلوده اش ساخت قطعاً درباخت (شمس - ۷-۱۰)

۷/۱/۱- تعریف فطرت

فطرت گرایش هائی است که اکتسابی نبوده و در زمان تولد در انسان وجود دارد. فطرت در واقع ویژگی است که نه تنها انسان را از حیوان متمایز می نماید بلکه انسان را در حد عالیترین موجودات عالم هستی ارتقا می دهد و در حقیقت، خصوصیت اصلی انسان فطرت اوست.

گرایش های فطری که ریشه آن در گرایش به خدا است، سبب می شوند که انسان معلومات کسب کند، زیبایی را حس کند، به فضائل اخلاقی دست یابد و در نهایت نسبت به حقیقت جهان هستی و حقیقت خود (انسان) شناخت پیدا کند. فطرت، از طریق ایجاد گرایش و شادی ناشی از انجام عملی که در رابطه با یکی از گرایش های فطری می باشد، عملکرد دارد.

۷/۱/۲- گرایش های فطری

گرایشهای فطری عمدتاً عبارتند از:

الف- گرایش به خدا

گرایش به خدا بصورت فطری در انسان وجود دارد چنانچه در هنگامی که انسان با مشکلی مواجه میشود و برای حل آن هیچ راه حلی نمی یابد و از همه طرف ناامید می شود به یاد خدا می افتد و برای حل آن به او متوسل می شود. بقیه گرایش های فطری ریشه در گرایش به خدا دارند. این گرایش در هنگام تولد انسان بصورت بالقوه وجود دارد که در طول زندگی انسان بالفعل می شود.

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ

و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم گفتند چرا گواهی دادیم تا مبادا روز قیامت بگویید ما از این [امر] غافل بودیم (اعراف - ۱۷۲)

هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنِ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ، فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغَيْتُمْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

او کسی است که شما را در خشکی و دریا می گرداند تا وقتی که در کشتیها باشید و آنها با بادی خوش آنان را ببرند و ایشان بدان شاد شوند [بناگاه] بادی سخت بر آنها وزد و موج از هر طرف بر ایشان تازد و یقین کنند که در محاصره افتاده اند در آن حال خدا را پاکدلانه می خوانند که اگر ما را از این [ورطه] برهانی قطعاً از سپاسگزاران خواهیم شد، پس چون آنان را رهانید ناگهان در زمین بناحق سرکشی می کنند ای مردم سرکشی شما فقط به زیان خود شماست شما بهره زندگی دنیا را [می طلبید] سپس بازگشت شما به سوی ما خواهد بود پس شما را از آنچه انجام می دادید باخبر خواهیم کرد (یونس - ۲۲، ۲۳)

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

مشرق و مغرب از آن خدا است و به هر سو رو کنید، خدا آنجا است، خداوند بی نیاز و دانا است (بقره - ۱۱۵)

ب- گرایش برای درک جهان و رسیدن به دانائی

انسان بطور فطری گرایش دارد که جهان هستی را آنچنان که هست، درک کند و به حقایق دسترسی پیدا کند یا عبارت دیگر انسان دائماً در جستجوی دانائی و حکمت می باشد. انسان از طریق این گرایش ابتدا سعی می کند محیط اطراف خود و موجودات و اشیاء را یعنی عالم مادی را درک کند و به آنها علم پیدا کند و در مرحله بعدی بدنبال کسب معلومات (Knowledge) برای درک و شناخت حقایق بالاتری مثل شناخت

حقیقت جهان هستی و شناخت حقیقت خود، برمی آید، البته بعضی از انسانها عمدتاً در همان مرحله اول باقی میمانند و کمتر دنبال کسب معلومات برای شناخت جهان هستی و شناخت حقیقت خود بر می آیند. گرایش برای درک جهان و رسیدن به دانائی در هنگام تولد انسان بصورت بالفعل وجود دارد. در قرآن آمده است:

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

و [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می گوئید از اسامی اینها به من خبر دهید (بقره - ۳۱)

ج- گرایش به زیبایی و هنر

گرایش به زیبایی و هنر در انسان بصورت فطری وجود دارد. انسان از یک منظره طبیعی، یک اثر نقاشی، موسیقی و دیگر هنرها و چیزهای زیبا شاد می شود. انسان زیبایی را از طریق حس درک می کند و این گرایش در هنگام تولد انسان بصورت بالفعل وجود دارد.

د- گرایش به نکوئی

گرایش به نکوئی یکی دیگر از گرایش هائی است که بصورت فطری در انسان وجود دارد. این گرایش بصورت کمک، احسان و محبت به دیگران، فداکاری برای دیگران بروز می کند بعبارت دیگر این گرایش سبب می شود که انسان از منافع خود به نفع دیگری چشم پوشی کند. انسان نه تنها در مواقعی که به دیگری کمک کند احساس شرف خاصی می کند بلکه از شنیدن نکوئی که دیگران انجام داده اند نیز احساس شادمانی می کند.

این گرایش در بالاترین سطح خود به عشق می رسد، البته منظور عشق حقیقی می باشد نه خواسته هائی که آن را عشق می خوانند. گرایش به نکوئی در هنگام تولد انسان بصورت بالفعل وجود دارد. این گرایش در سطحی پائین در حیوانات هم وجود دارد. تشویق به انفاق کردن که در آیه های بسیاری از قرآن آمده است در رابطه با تقویت این گرایش فطری است:

وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

و مثل (صدقات) کسانی که اموال خویش را برای طلب خشنودی خدا و استواری روحشان (نفس شان) انفاق می کنند، همچون مثل باغی است که بر فراز پشته ای قرار دارد (که اگر) رگباری بر آن برسد، دو چندان محصول برآورد، و اگر رگباری هم بر آن نرسد، باران ریزی (برای آن بس است)، و خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست (بقره - ۲۶۵)

وَسَيَجَنَّبُهَا الْأَتَقَى، الَّذِي يُوْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى، وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى، إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى
 و پاک‌رفتارترین [مردم] از آن (آتش جهنم) دور داشته خواهد شد، همان که مال خود را می دهد [برای
 آنکه] پاک شود، و هیچ کس را به قصد پاداش یافتن نعمت نمی بخشد، جز خواستن رضای (وجه) پروردگارش
 که بسی برتر است [منظوری ندارد] (لیل - ۱۷ - ۲۰)

وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ
 لَهُمْ عُقَبَى الدَّارِ

و کسانی که برای طلب خشنودی (وجه) پروردگارشان شکیبایی کردند و نماز برپا داشتند و از آنچه روزیشان
 دادیم نهان و آشکارا انفاق کردند و بدی را با نیکی می زدایند ایشان راست فرجام خوش سرای باقی (رعد -
 ۲۲)

ه- گرایش به وجدان اخلاقی

گرایش به وجدان اخلاقی یکی دیگر از گرایش هائی است که بصورت فطری در انسان وجود دارد که ویژگی
 آن گرایش به خوبی و نفرت از پلیدی است بعبارت دیگر انسان بصورت فطری می داند که از نظر اخلاقی چه
 عملی خوب است و چه عملی بد است. این گرایش در هنگام تولد انسان بصورت بالفعل وجود دارد. در قرآن
 آمده است:

بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ، وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ

بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است، هر چند در ظاهر برای خود عذرهایی بتراشد (قیامت - ۱۴، ۱۵)

۷/۲- هدایت از طریق آموزش مستقیم

انسان علاوه بر این که از طریق هدایت ذاتی (فطری، تکوینی) بطرف هدف هدایت و یا بعبارتی آموزش داده
 می شود از طریق آموزش مستقیم نیز برای رسیدن به هدف هدایت می شود و مهمترین و مشخص ترین
 روش آن، آموزش بوسیله دین است که دین در واقع یاد آوری خصوصیت اصلی انسان یعنی فطرت اوست. در
 قرآن آمده است:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ
 النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

"پس روی خود به سوی دین حنیف کن که مطابق فطرت خدا است فطرتی که خدا بشر را بر آن فطرت
 آفریده و درآفرینش خدا دگرگونگی نیست، این است دین مستقیم ولی بیشتر مردم نمی دانند" (روم-۳۰-
 المیزان)

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ

این کتابی است که در آن هیچ شک و تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقوایندگان است (بقره - ۲)

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ

وهمین گونه روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم تو نمی دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است] ولی آن را نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن راه می نماییم و به راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می کنی، راه همان خدایی که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست هشدار که [همه] کارها به خدا بازمی گردد (شوری - ۵۳، ۵۲)

در قسمتی از آیه ۳۵ سوره نور آمده است

يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می کند و این مثلها را خدا برای مردم می زند و خدا به هر چیزی "عالم است" داناست (قسمتی از آیه ۳۵ سوره نور)

نور در قرآن به معنی علم و معرفت است و همانطور که ما اشیاء را بوسیله نور می بینیم یا بعبارت دیگر می شناسیم، علم هم که ما از طریق آموزش بدست می آوریم در نهایت به شناخت چیزی منجر می شود.

۷/۳- آموزش عملی، آزمایش

۷/۳/۱- آموزش عملی

آموزش عملی یکی دیگر از راههای هدایت انسان به طرف هدفی که برای آن خلق شده می باشد که آموزش عملی از طریق رویداد هائی که انسان در طول عمر خود با آن ها مواجه می شود، می باشد.

قبلا گفتیم، سیستم جهان هستی مثل هر سیستم دیگری هدفمند است و در این سیستم نیز، رویدادها (فعالیت ها) در راستای نائل شدن به هدفهائی بوجود می آید. وقوع رویدادها در جهان هستی یک امر ذاتی و دائمی است و هر رویدادی از برخورد و یا ارتباط دو یا چند اجزای جهان هستی بوجود می آید که در این جا رویداد هائی که اجزائی، شامل جامد، گیاه، حیوان و انسان در آن بطور مستقیم یا غیر مستقیم شرکت دارند و هدفشان انسان است، مورد نظر است. در رویدادهائی که با شرکت این اجزا یا موجودات بوقوع می پیوندد دو نوع محصول نهائی ایجاد می شود:

نوع اول محصول، کالا و سرویس هائی هستند که مورد مصرف انسان واقع می گردد که سبب حفظ بقای انسان در طول مدت عمر او می گردد و نوع دوم محصول، معلومات است که در بعضی از رویداد ها این دو محصول با هم ایجاد می شوند و در بعضی دیگر از رویداد ها فقط معلومات ایجاد می شود، بنابر این عمدتا دو هدف در ایجاد رویداد ها وجود دارد که عبارتند از:

هدف اول: حفظ بقای انسان

هدف اول از این گونه رویدادها (فعالیتها) حفظ بقای انسان در طول مدت عمر او است مثلاً محصول نهائی بسیاری از رویدادهائی که انسان در آن شرکت دارد ایجاد کالاها و سرویسهائی است که توسط انسان به نوعی مصرف می شود و سبب بقای او در مدت عمر و گذران زندگی می شود که هدف اصلی از ایجاد رویدادها نیست.

هدف دوم: آموزش جهت تکامل شعوری با استفاده از معلومات ایجاد شده در رویدادها
هدف دوم یا هدف اصلی از این گونه رویدادها، آموزش بمنظور تکامل (ارتقاء) شعور انسان با استفاده از معلومات ایجاد شده در رویدادها برای نائل شدن انسان به هدفی که برای آن خلق شده است، می باشد. دلیل این که هدف اصلی از وقوع رویدادها در جهان هستی تکامل شعور انسان می باشد این است که هر رویدادی که ایجاد می شود در محدوده زمان است و یعنی یک زمانی شروع می شود و یک زمانی پایان می یابد یعنی رویداد از نظر زمانی ناپایدار است، محصولات نهائی هم که بصورت کالا و سرویسهای مصرفی در رویدادها ایجاد می شوند در واقع اجزای سیستم جهان هستی هستند که در کوتاه مدت و یا بلند مدت به رویدادهای دیگری می پیوندند و از هر رویدادی تنها معلوماتی که ایجاد می شود برای انسان باقی می ماند، بنابراین هدف اصلی ایجاد این معلومات می باشد و رویداد وسیله ای برای رسیدن به این معلومات است و خود هدف نیست، از طرفی جهان هستی با داشتن شعور کل قاعدتاً این معلومات را دارا می باشد و نیازی به دانستن این معلومات ندارد بنابراین این معلومات تنها می تواند قابل استفاده انسانی که در این رویدادها نقش داشته باشند، قرار گیرد و کسب معلومات جدید یعنی بالا رفتن شعور کسب کننده معلومات و تغییر معلومات سبب تغییر در نگرش، برداشت و همچنین عمل و عکس العمل انسان در برخورد با پدیده ها و رویدادها می شود، یعنی انسان با کسب معلومات جدید به انسان دیگری تبدیل می شود.

بعبارت دیگری می توان گفت که هدف اصلی از ایجاد این گونه رویدادها در جهان هستی بالا بردن و تکامل شعور انسان برای نائل شدن انسان به هدفی که برای آن خلق شده است، می باشد و رویدادها ماهیت آموزشی برای نائل شدن به این هدف را دارند.

براساس علم روانشناسی شناختی (Cognitive Psychology) نیز، بخشی از معلوماتی که در حافظه معنائی (Semantic Memory) انسان ذخیره شده، چکیده یا عصاره برداشت انسان از رویدادها است که رویدادها در حافظه رویدادی (Episodic Memory) ذخیره می گردد بدون این که اینگونه معلومات بعد از ذخیره شدن در حافظه معنائی ارتباطی با آن رویدادها و یا حافظه رویدادی داشته باشند.

در قرآن آمده است:

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ

[همو که] از آسمان آبی فرو فرستاد پس رودخانه هایی به اندازه گنجایش خودشان روان شدند و سیل کفی بلند روی خود برداشت و از آنچه برای به دست آوردن زینتی یا کالایی در آتش می گذازند هم نظیر آن کفی برمی آید خداوند حق و باطل را چنین مثل می زند اما کف بیرون افتاده از میان می رود ولی آنچه به مردم سود می رساند در زمین [باقی] می ماند خداوند مثلها را چنین می زند (رعد - ۱۷)

حضرت محمد (ص): هر که عمل کند به آنچه که عالم به آن است خداوند علم به آنچه را هم که نمی داند روزیش نموده آنچه را هم که نمی دانست به او یاد می دهد

۷/۳/۲- آزمایش

شخصی بعنوان دانش آموز برای یادگیری علم و یا فنی به آموزشگاهی می رود، و مسئولین آموزشگاه نوع دروس اعم از نظری و عملی (تجربی) را تعیین می کنند و وظیفه دانش آموز درس خواندن بمنظور یاد گیری دروس است و مسئولین آموزشگاه برای اینکه مطمئن شوند که او درس را فرگرفته است و همچنین خود دانش آموز، از او امتحان می گیرند و چنانچه دانش آموز در امتحان نمره قبولی گرفت به کلاس یا درس بالاتری منتقل می شود و در صورت نگرفتن نمره قبولی او می بایستی دومرتبه آن درس را بخواند. انسان نیز مانند مثال فوق دانش آموز مدرسه دنیا است و برای این که مشخص شود که درس را یاد گرفته یانه، باید آزمایش شود و امتحان بدهد، البته فرقی که بین این آزمایش و امتحانی که در مثال فوق آوردیم این است که در اینجا آزمایش برای این است که خود انسان میزان یادگیری خود را بداند، نه معلم، زیرا معلم بدون آزمایش هم از میزان یادگیری مطلع است. بنابراین اینگونه آزمایشها نیز، به نوعی یادگیری از طریق تجربه عملی نیز می باشد.

خلق جهان هستی در کل یک رویداد است که یکی از هدفهای آن آموزش و کسب معلومات توسط انسان و سپس آزمایش او برای رسیدن به هدفی که برایش خلق شده است، می باشد. در قرآن آمده است:

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ

و اوست کسی که آسمانها و زمین را در شش هنگام آفرید و عرش او بر آب بود (و برای این آفرید) تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید و اگر بگویید شما پس از مرگ برانگیخته خواهید شد قطعا کسانی که کافر

شده اند خواهند گفت این [ادعا] جز سحری آشکار نیست (هود - ۷)

۸- هدف از آمدن انسان به دنیا

دانستن هدف در هر کاری راهنمای انسان در انجام آن کار است و سبب می شود که انسان در آن کار به بیراهه نرود، بطور مثال شما می خواهید در شهری به مکانی بروید که قبلا نرفته اید و نمی دانید که از چه راهی بروید تا به آنجا برسید، شما به اتوموبیل خود سوار می شوید دستگاه جهت یاب (Navigation) اتوموبیل را روشن می کنید و آدرس آن مکان را در جهت یاب وارد می کنید، دستگاه جهت یاب شما را راهنمایی می کند و در طول مسیر از خیابانهای مختلفی براساس این راهنمایی گذر می کنید و نهایتا به مکان مورد نظر می رسید، دلیل این که دستگاه جهت یاب شما را به بیراهه نمی برد و می تواند شما را برای رسیدن به مقصد از کوتاهترین راه، راهنمایی کند این است که این دستگاه از طریق ماهواره، دائما هدف یعنی مقصد شما را نشانه گرفته است. در هنگام تشکیل هر سازمانی نیز، اول از همه هدف یا هدفهای آن سازمان را تعیین می کنند که عملکرد آن سازمان براساس رسیدن به آن هدف یا هدفها صورت می گیرد و راهنمای عملکرد آن سازمان است.

قبلا گفتیم، یکی از مهمترین هدفهای خلق جهان هستی، هدایت و آموزش انسان بمنظور کسب معلومات برای نائل شدن و رسیدن به هدفی که برای آن آفریده شده اند، می باشد. درک هدف از آمدن انسان به دنیا مستلزم شناخت حقیقت جهان هستی و حقیقت انسان (من) می باشد که این موضوعات بصورت مستقیم بیان نشده است (لا اِکْرَاهَ فِي الدِّينِ) بلکه انسان می بایستی بر اساس فطرت خود و با استفاده از آموزشی که بصورت تئوری و عملی به او داده می شود و نشانه ها و امکاناتی که در اختیارش است با تفکر و تعقل به شناخت حقیقت جهان هستی و حقیقت انسان نائل شود و با کسب چنین معرفتی انسان به علم الیقین می رسد و اسلام و اصولا کلیه ادیان برای این آمده اند که انسان را برای رسیدن به چنین شناختی هدایت کنند. در قرآن آمده است:

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه بخوبی آشکار شده است پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست چنگ زده است و خداوند شنوای داناست (بقره - ۲۵۶)

وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ، أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ، وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ

و خدا آسمانها و زمین را به حق آفریده است و تا هر کسی به [موجب] آنچه به دست آورده (کسب کرده) پاداش یابد و آنان مورد ستم قرار نخواهند گرفت، پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانیده و بر گوش او و دلش مهر زده و بر دیده اش پرده نهاده است آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد آیا پند نمی گیرید، و گفتند غیر از زندگانی دنیای ما [چیز دیگری] نیست می میریم و زنده می شویم و ما را جز طبیعت هلاک نمی کند [ولی] به این [مطلب] هیچ دانشی ندارند [و] جز [طریق] گمان نمی سپرند (جائیه - ۲۲-۲۴)

الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

امروز هر کسی به [موجب] آنچه به دست آورده "کسب کرده" کیفر می یابد امروز ستمی نیست آری خدا زودشمار است (غافر - ۱۷)

منظور از کسبت (بدست آورده - کسب کرده)، معلومات کسب شده است که سبب تغییر درشاکله انسان و نهایتا تغییر درعمل او می شود

۸/۱- آیاتی که در قرآن آمده و هدف از خلقت انسان را بیان می کند

در آیه زیر تصریح شده که انسان هدفمند خلق شده است:

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ

آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده نمی شوید (مؤمنون - ۱۱۵)

دو آیه در قرآن است که هدف از خلقت انسان را مستقیما بیان می کند یکی از آیه ها هدف را پرستش خداوند و دیگری هدف را، قرار گرفتن انسان در امت واحد، یعنی رسیدن به وحدت بیان می نماید که در این دو آیه یک هدف مستتر می باشد یعنی پرستش خداوند نهایتا سبب می شود انسان در امت واحد قرار گیرد و به وحدت برسد یا بعبارت دیگر پرستش خداوند پیش زمینه رسیدن به وحدت است.

۸/۱/۱- پرستش خداوند

در قرآن آمده است:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ

و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا پرستند (ذاریات - ۵۶)

شما آدمی را برای کار خاصی قبول دارید و وقتی در انجام آن کار مشکلی پیش می آید و قادر به حل آن نیستید به او مراجعه می کنید و از او راهنمایی می خواهید و انجام هر کاری برای رسیدن به هدفی است بنابراین آن شخصی که شما قبولش دارید شما را راهنمایی می کند که به هدفتان برسید. پرستیدن یعنی بالا ترین مرتبه قبول داشتن و در نتیجه اطاعت کردن از او، پرستیدن خدا هم یعنی اطاعت کامل از او تا خالق انسان، او را بطرف هدفی که برای آن خلق شده هدایت کند.

قبلا گفتیم، صراط مستقیم راهی است که در کوتاهترین زمان انسان به هدف می رسد و این موقعی است که راهنما و هدایت کننده انسان کسی باشد که راه را بهتر از هرکس دیگری می شناسد و چه کسی بهتر از خداوند راه را می شناسد؟. در قرآن آمده است

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ، وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ
ای فرزندان آدم مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را میپرستید زیرا وی دشمن آشکار شماست، و اینکه مرا بپرستید این است "صراط مستقیم" راه راست (یس - ۶۰، ۶۱)

بعضی از مفسرین قرآن، ليعبدون را ليعرفون معنی کرده اند یعنی اخذ معرفت و شناخت و اساس این سخن این است که عبادت بدون معرفت، عبادت نیست.

۸/۱/۲- امت واحد

قبل از این که به بحث امت واحد پردازیم لازم است که تفاوت ملت و امت را بدانیم، ملت در زبان عربی به معنای راه و روش است ولی در زبان فارسی این کلمه معادل کلمه انگلیسی (Nation) بکار می رود که به گروهی از انسانها که دارای فرهنگ و سنت های مشترک بوده و در سرزمین معینی تحت حکومت واحدی زندگی می کنند و امت به مجموعه ای از انسانها که از نظر اعتقادی و عقیدتی مشترک هستند گفته می شود، که لزوما مانند ملت، در یک سرزمین زندگی نمی کنند.

در قرآن آمده است:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ، إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ
لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ

و اگر پروردگار تو می خواست قطعا همه مردم را امت واحدی قرار می داد در حالی که پیوسته در اختلافند، مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده و برای همین آنان را آفریده است و وعده پروردگارت [چنین]

تحقق پذیرفته است [که] البته جهنم را از جن و انس یکسره پر خواهم کرد (هود- ۱۱۸، ۱۱۹)

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَتَسْأَلَنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

و اگر خدا میخواست همه شما را امت واحدی قرار میداد [همه را به اجبار وادار به ایمان میکرد، اما اجبار چه سودی دارد؟] ولی خدا هر کس را بخواهد [و مستحق ببیند] گمراه و هر کس را بخواهد [و لایق بداند] هدایت میکند، و شما از آنچه انجام میدادید بازپرسی خواهید شد (نحل - ۹۳)

هر مطلبی که شخصی مطرح می کند اشخاص دیگر آن را براساس معلومات خود تعبیر می کنند که در بسیاری از موارد تعبیرشان با منظور گوینده متفاوت است. امت واحد یعنی این که عقاید افراد گروه یکی است بنابراین تعبیر واحدی از مطالب دارند. امت واحد در قرآن یعنی گروهی که از هرگونه انحراف تهی

باشند و تنها بر فطرت خالص باشند و چون فطرت در همه انسان ها یکسان است بنابراین انسانهایی که جزو امت واحد می باشند، برداشت آنها از مطالب یکی می باشند و بهمین جهت عمل آنها هم مشابه می باشد.

۸/۱/۲/۱- نمونه ای از امت واحد که در قرآن آمده است

برای درک امت واحد بهترین نمونه حضرت ابراهیم است که در قرآن از او بعنوان امت نام برده شده است که امت واحد نیز هست چون یک نفر است و اختلافی در عقاید یک نفر نیست.

از نظر قرآن حضرت ابراهیم نمونه یک امت است که از مشرکان نبود و مطیع فرمان خدا، حق گرا، شکر گزار نعمتهای خدا و در صراط مستقیم بود بهمین جهت خداوند او را به راه راست هدایت نمود و پیروی از آئین ایشان در قرآن توصیه شده است:

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
ابراهیم [به تنهایی] امتی بود مطیع فرمان خدا، حق گرا، و از مشرکان نبود، شکر گزار نعمتهای او بود، خدا او را برگزید و به راهی راست "صراط مستقیم" هدایت نمود (نحل- ۱۲۱، ۱۲۰)

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ،
وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ، إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِربِّ الْعَالَمِينَ

[حضرت ابراهیم:] پروردگارا در میان آنان فرستاده ای از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه شان کند زیرا که تو خود شکست ناپذیر حکیمی، و چه کسی جز آنکه به سبک مغزی گراید از آئین ابراهیم روی برمی تابد و ما او را در این دنیا برگزیدیم و البته در آخرت [نیز] از شایستگان خواهد بود، هنگامی که پروردگارش به او فرمود تسلیم شو گفت به پروردگار جهانیان تسلیم شدم (بقره- ۱۲۹-۱۳۱)

وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا
و دین و آئین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کند، و نیکوکار باشد و پیرو آئین خالص و پاک ابراهیم گردد و خدا ابراهیم را بدوستی خود انتخاب کرد (نساء- ۱۲۵)

قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
بگو آری پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده است دینی پایدار آئین ابراهیم حق گرای و او از مشرکان نبود (انعام- ۱۶۱)

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ
در حقیقت نزدیکترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده اند و [نیز] این پیامبر و کسانی که [به آئین او] ایمان آورده اند و خدا سرور مؤمنان است (آل عمران- ۶۸)

حال ببینیم که حضرت ابراهیم چه خصوصیات داشت و چگونه شخصیتی بود که پیروی از آئین ایشان در قرآن توصیه شده است:

الف - رسیدن به مرحله علم الیقین:

حضرت ابراهیم به مرحله علم الیقین رسیده بود:

وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ، فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْأَفْلِينَ، فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لئن لم يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ، فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ، إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ

و این گونه ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایانندیم تا از جمله یقین کنندگان باشد، پس چون شب بر او پرده افکند ستاره ای دید گفت این پروردگار من است و آنگاه چون غروب کرد گفت غروب کنندگان را دوست ندارم، و چون ماه را در حال طلوع دید گفت این پروردگار من است آنگاه چون ناپدید شد گفت اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود قطعاً از گروه گمراهان بودم، پس چون خورشید را برآمده دید گفت این پروردگار من است این بزرگتر است و هنگامی که افول کرد گفت ای قوم من من از آنچه [برای خدا] شریک می سازید بیزارم، من از روی اخلاص پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمانها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم (انعام - ۷۵-۷۹)

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ

و در حقیقت پیش از آن به ابراهیم رشد [فکری] اش را دادیم و ما به [شایستگی] او دانا بودیم (انبیاء - ۵۱)

ب - حضرت ابراهیم بسیار راستگو بود

حضرت ابراهیم بسیار راستگو بود یعنی میان گفتار و کردارش تناقضی نبود:

وَأذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا

و در این کتاب به یاد ابراهیم پرداز زیرا او پیامبری بسیار راستگوی بود (مریم - ۴۱)

ج - حضرت ابراهیم وفادار به عهدش با خداوند بود

حضرت ابراهیم وفادار به عهدش با خداوند بود یعنی حق بندگی که به عهده داشت تمام و کامل ادا کرد

وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى

و [نیز در نوشته های] همان ابراهیمی که وفا کرد (نجم - ۳۷)

د - حضرت ابراهیم تسلیم خداوند بود

حضرت ابراهیم به مقام تسلیم رسیده بود

إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ

هنگامی که پروردگارش به او فرمود تسلیم شو گفت به پروردگار جهانیان تسلیم شدم (بقره - ۱۳۱)

ه - حضرت ابراهیم نرم دل و بازگشت کننده به خدا بود

حضرت ابراهیم بردبار، نرم دل بود و در هر امری به خدای تعالی رجوع می کرد:

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ

زیرا ابراهیم بردبار و نرم دل و بازگشت کننده [به سوی خدا] بود (هود - ۷۵)

و - حضرت ابراهیم دارای قلب سلیم بود

حضرت ابراهیم دارای قلب سلیم بود یعنی قلبی که از انحرافات تهی بود:

إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ

آنگاه که با دلی پاک به [پیشگاه] پروردگارش آمد (صافات - ۸۴)

ز - حضرت ابراهیم از درون و برون به توحید رسیده بود و به مقام وحدت نائل شده بود

حضرت ابراهیم به تنهایی یک امت بود یعنی از درون و برون به توحید رسیده بود و به مقام وحدت نائل شده

بود بهمین جهت او مطیع و فرمانبر خدا، حق گرا، و شکر گذار و در صراط مستقیم بود

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

ابراهیم [به تنهایی] یک امت بود مطیع فرمان خدا، حق گرا، و هرگز از مشرکان نبود، او شکرگزار نعمتهای

پروردگار بود، خدا او را برگزید، و به راه راست هدایتش کرد (نحل - ۱۲۱، ۱۲۰)

ح - حضرت ابراهیم نهایتاً به مقام پیشوائی مردم رسید

حضرت ابراهیم پس از این که از عهده آزمایشات الهی برآمد و به خلوص (فطرت خالص) رسید نهایتاً به

مقام پیشوائی مردم رسید یعنی مقامی که بقیه از آئین ایشان پیروی کنند:

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ

و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید [خدا به او] فرمود من تو را

پیشوای مردم قرار دادم [ابراهیم] پرسید از دودمانم [چطور] فرمود پیمان من به بیدادگران نمی رسد (بقره -

۱۲۴)

اگر به آیاتی که در مورد شخصیت حضرت ابراهیم در قرآن آمده توجه کنیم او انسانی بود که به شناخت

ملکوت آسمانها و زمین دست یافته بود و به علم الیقین رسیده بود، راستگو، وفادار به عهد بود و به مقام

تسلیم رسیده بود، بردبار، نرم دل بود و در هر امری به خدای تعالی رجوع می کرد، دارای قلب سلیم و در در

صراط مستقیم بود و در مجموع حضرت ابراهیم نمونه انسان کاملی بود که از درون و برون به توحید رسیده

بود و به مقام وحدت نائل شده بود یعنی در فطرت خالص بود و انسانی که به این مرتبه برسد دیگر شیطان نمی تواند او را گمراه کند و او در صراط مستقیم است:

قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزِينََنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَاغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ، قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ

گفت پروردگارا! بخاطر اینکه مرا گمراه ساختی من نعمتهای مادی را در زمین در نظر آنها تزیین می دهم و همگی را گمراه خواهم ساخت!، مگر بندگان مخلصت، فرمود این راه مستقیم من است [و سنت همیشگیم] (حجر - ۳۹-۴۱)

۹- هدف از آفریدن انسان درک حقیقت جهان هستی و انسان و رسیدن به فطرت خالص و وحدت از طریق تئوری و تجربه عملی است

هدف از آفریدن انسان تکامل (رشد) شعور او از طریق کسب معلومات برای شناخت حقیقت جهان هستی و حقیقت خود (انسان) از طریق آموزش تئوری و تجربه عملی برای رسیدن به فطرت خالص و در نهایت وحدت است و رسیدن به فطرت خالص یعنی مبدل شدن به گرایش های فطری و جذب آن ، رسیدن به مرتبه نفس مطمئنه و انسان کامل است که در آن تسلیم مستتر است و در مراتب بالای جانشینی (خلیفه) خدا در روی زمین است.

۹/۱- ترکیب و وحدت

قبل از این که بپردازیم که چگونه می توان به وحدت رسید، بهتر است تفاوت ترکیب و وحدت را بدانیم. در قرآن آمده است:

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

و از هر چیزی دو گونه [یعنی نر و ماده] آفریدیم امید که شما عبرت گیرید (ذاریات - ۴۹)

در هر چیزی تمایل ترکیب با چیز دیگری داده شده است یا بعبارت دیگر هر چیزی جذب کننده چیز دیگری است که این جذب متقابل است مثلا، ترکیب شیمیایی عبارت است از یک ماده شیمیایی که از دو یا چند عنصر شیمیایی مختلف تشکیل می شود. این عناصر به وسیله پیوند شیمیایی (نیروی جاذبه - در پیوند کووالانسی بوسیله نیروی جاذبه الکتریکی) به یکدیگر متصل می شوند و می توانند به وسیله واکنش شیمیایی به مواد ساده تبدیل گردند. جذب متقابلی که بین دو چیز وجود دارد و سبب ترکیب آن دو چیز می شود، مولانا در شعر زیر به آن را به عشق تعبیر کرده است:

دور گردون ها ز موج عشق دان گر نبودی عشق، بفسردی جهان

در ترکیب که از جذب متقابل بین دو یا چند چیز بوجود می آید، حاصل ترکیب نیز که خود چیز دیگری است باز تمایل دارد با چیز دیگری ترکیب شود بنابراین حاصل ترکیب ناپایدار (حد و محدودیت دارد) است

و این تسلسل ادامه دارد تا مرحله ای که حاصل ترکیب پایدار باشد و این موضوع هنگامی محقق می شود که عاملی که آن چیز با او ترکیب می شود، پایدار باشد و یا بعبارت دیگر چیز، در آن عامل پایدار مستغرق می شود و در این جا است که وحدت محقق می شود و وحدت در صورتی محقق می شود و یا بعبارت دیگر ترکیب شدن با چیز دیگر هنگامی به پایان خود می رسد که عامل پایدار نامحدود باشد و تنها نامحدودی که وجود دارد خداوند است و نا متناهی بودن خدا به این دلیل است که او واحد است یعنی با چیزی ترکیب نشده است.

انسان براساس فطرت خود بدنبال رسیدن به آن نا متناهی واحد (خدا) است ولی چون در ابتدا نمی داند که هدف نهائیش چیست با هر چیزی با اشتیاق ترکیب می شود (زوج) ولی چون به هدف نهائی نرسیده بعد از مدتی اشتیاق خود را برای ماندن در این ترکیب از دست می دهد و به ترکیب دیگری روی می آورد و این داستان ادامه دارد تا هنگامی که به هدف نهائی برسد.

در قرآن آمده است:

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْأُفْلِينَ

پس چون شب بر او (حضرت ابراهیم) پرده افکند ستاره ای دید گفت این پروردگار من است و آنگاه چون غروب کرد گفت غروب کنندگان را دوست ندارم (انعام - ۷۶)

انسان قبل از این که به وحدت برسد محدودیت دارد زیرا خودش را با معلوماتش که محدود است، گره زده است یا بعبارتی ترکیب کرده ولی هنگامی که به وحدت یعنی نامحدود می رسد، امکان رشد شعوری نامحدود را پیدا می کند. در قرآن آمده است:

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ

بگوئید ما رنگ خدائی بخود می گیریم و چه رنگی بهتر از رنگ خداست و ما تنها او را عبادت میکنیم (بقره - ۱۳۸)

رنگ در اثر برخورد امواج نور به سطح اشیاء توسط چشم احساس می شود و در واقع یک رنگ بیشتر وجود ندارد و طول موج ها هستند که رنگ های مختلف ایجاد می کند. رنگ خدائی یعنی نوری که از وجه الله به انسان بتابد و سبب شود گرایش به صفات الهی که در فطرت انسان نهاده شده است فعال و منشاء عمل در انسان شوند.

وحدت و عشق از یک مقوله هستند زیرا در عشق نیروی جاذبه بقدری شدید است که عنصر جذب شده در معشوق مستغرق می شود.

۹/۲- راه های رسیدن به فطرت خالص و وحدت

رسیدن به فطرت خالص و نهایتا وحدت، مستلزم کنار زدن حجاب هائی است که نمی گذارد ما به این درک برسیم که خداوند همان کامل مطلق و مطلوب فطری بشر است، برای رسیدن به فطرت خالص راه های گوناگونی می تواند وجود داشته باشد ولی بنظر می رسد راه های زیر مطلوب تر باشد:

راه اول- رسیدن به فطرت خالص از طریق شناخت حقیقت جهان هستی و حقیقت انسان (خود) شناخت حقیقت جهان هستی و حقیقت انسان (خود) مستلزم علم یافتن به حقیقت جهان هستی و حقیقت انسان (خود) می باشد که بر اساس این علم انسان بتواند به سؤالات زیر پاسخ دهد:

(۱) هدف از خلقت انسان چه بوده است و انسان چه نقشی در جهان هستی دارد؟

(۲) رابطه انسان با خالق جهان هستی و جهان هستی چگونه است؟

(۳) انسان برای رسیدن به هدفی که برای آن خلق شده در زندگی این دنیا چگونه بیاندیشد و عمل کند.

(۴) انسان به کجا می رود؟

شناخت و علم به حقیقت جهان هستی و حقیقت انسان (خود) مستلزم آموزش و مطالعات و تعقل و تفکر می باشد که مطالعه کتاب "جهان هستی، انسان، آموزش، تکامل" می تواند برای رسیدن به این هدف مفید باشد.

راه دوم- رسیدن به فطرت خالص از طریق تقویت گرایش های فطری و پاک کردن ناخالصی های نفس یکی از راه های رسیدن به هدفی که انسان برای آن خلق شده، تقویت گرایش های فطری و پاک کردن ناخالصی های نفس است، البته رسیدن به هدف از طریق شناخت حقیقت جهان هستی و حقیقت انسان (راه اول) که نهایتا انسان به مرحله علم الیقین می رساند، در مرتبه بالاتری قرار دارد. در قرآن آمده است:

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا

سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد، سپس پلیدکاری و پرهیزگاری اش را به آن الهام کرد، و هر کس آن را پاک گردانید قطعا رستگار شد، و هر که آلوده اش ساخت قطعا درباخت (شمس - ۷-۱۰) واقعیت اصلی نفس انسان عبارت است از شعور (ذهن) او که از مجموعه معلومات و عقل تشکیل شده است. در این مجموعه نقش اصلی را معلومات دارا می باشد و انسان با این مجموعه جهان و خود را درک و شناسائی میکند و بر همین اساس نحوه زندگی انسان را نیز این مجموعه تعیین می کند.

عقل انسان در برخورد با هر رویدادی از معلوماتی که در ذهن، در رابطه با موضوع رویداد وجود دارد، استفاده می کند و ضمن شناخت رویداد و موضوع آن، در باره آن نتیجه گیری و حکم می کند و عمل و یا عکس

العمل انسان را تعیین می کند بعبارت دیگر عقل انسان، فرآیند شناخت، نتیجه گیری، حکم و تصمیم گیری را بر اساس معلومات انجام می دهد، یعنی معلومات است که راهبر عقل در فرآیند مذکور می باشد و بدون معلومات قادر به انجام این فرآیند نیست. قبلا در بحث شاکله گفتیم، معلوماتی که بر عقل انسان برای تصمیم گیری تأثیر دارد می توان به دو گروه بشرح زیر تقسیم نمود:

گروه اول: علم و معلوماتی که انسان فرا می گیرد

گروه دوم: عوامل دیگری که عملکردی مانند علم و معلومات دارند و بر عقل و نهایتا بر عمل انسان اثر گذار هستند.

همچنین در بحث شاکله علم و معلومات و عوامل دیگری که عملکردی مانند علم و معلومات دارند را بر شمردیم حال یکی دیگر از راه های رسیدن به هدفی که انسان برای آن خلق شده، تقویت گرایش های فطری و پاک کردن ناخالصی های نفس از معلوماتی است که انسان را از فطرت او دور می کند که یکی از مهمترین آنها خصلت ها و خصوصیت های ناشی از تلقی دارائی از امکانات مادی و غیرمادی می باشد.

در بحث شاکله گفتیم، انسان به تدریج و در طول زمان و در برخورد با رویدادها چیزهائی اعم از مادی و غیر مادی کسب می کند که آن قسمت از آنها را که بر اساس الگوهای جامعه ارزشمند می باشند را در ذهن (شعور) خود بعنوان دارائی ثبت می کند که شامل ثبت ذهنی از امکانات مادی، معلومات، شکل ظاهری انسان، پست و مقام اجتماعی و افرادی که با آنها رابطه نزدیک داریم (حتی معلومات انسان در مورد حقیقت جهان هستی و حقیقت خود انسان تا زمانی که به آنها وقوف کافی نیافته است)، می باشد که در واقع اینگونه ثبت های ذهنی، یعنی دارا بودن دارائی ها برای ذهن، نوعی معلومات است که مثل بقیه معلومات مورد استفاده عقل قرار می گیرد. اهمیتی که دارائی برای انسان دارد سبب ایجاد خصلت ها و خصوصیاتی در انسان مثل، غرور، حسد، حرص، خود باختگی، خشم، تعصبات می شود.

حال برای پاک کردن ناخالصی های نفس از این خصلت ها و خصوصیات کافی است که آن چیزهائی که دارائی می دانستیم دیگر دارائی ندانیم و امکانات مادی، معلومات، شکل ظاهری انسان، پست و مقام اجتماعی وسیله و ابزاری برای زندگی در این دنیا یا بعبارت دیگر در این آموزشگاه بدانیم. (به پی نوشت مراجعه شود)

در شعر زیر که قبلا در پشت کامیون ها می نوشتند همین مضمون آمده است:

در حقیقت مالک اصلی خداست این امانت بهر روزی دست ماست

در قرآن آمده است:

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا

و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خداست و خدا همواره بر هر چیزی احاطه دارد (نساء - ۱۲۶)

۹/۳- با رسیدن به وحدت انسان از ترس و غم رهایی می یابد و امکان رشد شعوری نامحدود را پیدا می کند با کنار زدن حجاب هائی که مانع ارتباط بین انسان و جهان هستی و خالق جهان هستی بود و رسیدن به فطرت خالص و نهایتاً وحدت انسان به جایگاه خود در جهان هستی پی می برد و در واقع از حالت سیستم نیمه بسته به سیستم باز تغییر می کند و ارتباط انسان با جهان هستی و خالق آن به حالت طبیعی خود می رسد و از مسائل و مشکلاتی که آن حجاب ها برایش فراهم کرده بود رهایی می یابد (لاخوف لا یحزنون - ترس نداشته باشید و غمگین نباشید) ضمن اینکه دلیل ارتباط قوی تر با خالق جهان هستی یعنی آن نامنتها امکان رشد شعوری نامحدود را پیدا می کند و چون انسان در این حالت درجهت هماهنگی با جهان هستی و خالق آن حرکت می کند از حمایت بیشتر آن نیز برخوردار می شود و ثانیاً چون به وحدت رسیده و در فطرت ذاتی خود می باشد و فطرت آدمی همیشه شادی آور است.

۱۰- خلاصه داستان انسان

بطور خلاصه ما انسان ها نادان و بی تجربه بودیم و حق را از باطل نمی توانستیم تشخیص دهیم بهمین دلیل گول شیطان را خوردیم و از بهشت به زمین نزول کردیم حال در زمین به ما این فرصت داده شده که از جهل و نادانی بیرون بیآئیم و هنگام برگشت (ارجعی) وارد بهشتی شویم که دائمی (خالد - جاودانه) باشد و به لقای دوست برسیم بنابراین انسان همیشه باید یادش باشد که برای چه هدفی به دنیا آمده است.

۱۱- تفسیر بعضی از موضوعاتی که در قرآن آمده از دیدگاه هدفی که انسان برای آن خلق شده است

دین و بالطبع آن قرآن برای راهنمایی انسان برای رسیدن به هدفی که برای آن خلق شده است می باشد. در قرآن آمده است:

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

ما بر شما کتابی نازل کردیم که وسیله تذکر (و بیداری) شما در آنست، آیا اندیشه نمی کنید؟

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

ماه رمضان [همان ماه] است که در آن قرآن فرو فرستاده شده است [کتابی] که مردم را راهبر و [متضمن] دلایل آشکار هدایت و [میزان] تشخیص حق از باطل است پس هر کس از شما این ماه را درک کند باید آن را روزه بدارد و کسی که بیمار یا در سفر است [باید به شماره آن] تعدادی از روزهای دیگر [را روزه بدارد]

خدا برای شما آسانی می خواهد و برای شما دشواری نمی خواهد تا شماره [مقرر] را تکمیل کنید و خدا را به پاس آنکه رهنمونیتان کرده است به بزرگی بستایید و باشد که شکرگزاری کنید (بقره - ۱۸۵)

در این بخش به بعضی از مهمترین موضوعاتی که در قرآن آمده است می پردازیم:

۱۱/۱- یاد و درک حضور خدا

یاد و درک حضور خدا در همه لحظات، مهمترین موضوعی است که سبب می شود انسان با هدایت خداوند در جهت هدفی که برایش خلق شده حرکت کند. یاد و گرایش به خدا بصورت فطری در انسان وجود دارد و در همه لحظات خداوند با انسان است و شاهد بر انسان ولی در حالت عادی، حجاب سرگرمی های این دنیا انسان را از یاد خدا و حضور و شاهد بودن خدا به غفلت می اندازد ولی هنگامی که انسان با مشکلی مواجه میشود و برای حل آن هیچ راه حلی نمی یابد و از همه طرف ناامید می شود به یاد خدا می افتد و برای حل آن به او متوسل می شود.

در قرآن آمده است:

هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

اوست آن کس که آسمانها و زمین را در شش هنگام آفرید آنگاه بر عرش استیلا یافت آنچه در زمین درآید و آنچه از آن برآید و آنچه در آن بالارود [همه را] می داند و هر کجا باشید او با شماست و خدا به هر چه می

کنید بیناست (حدید - ۴)

هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَحَرِينَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنِ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ، فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغَيْتُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

او کسی است که شما را در خشکی و دریا می گرداند تا وقتی که در کشتیها باشید و آنها با بادی خوش آنان را ببرند و ایشان بدان شاد شوند [بناگاه] بادی سخت بر آنها وزد و موج از هر طرف بر ایشان تازد و یقین کنند که در محاصره افتاده اند در آن حال خدا را پاکدلانه می خوانند که اگر ما را از این [ورطه] برهانی قطعاً از سپاسگزاران خواهیم شد، پس چون آنان را رهانید ناگهان در زمین بناحق سرکشی می کنند ای مردم سرکشی شما فقط به زیان خود شماست شما بهره زندگی دنیا را [می طلبید] سپس بازگشت شما به سوی ما خواهد بود پس شما را از آنچه انجام می دادید باخبر خواهیم کرد (یونس - ۲۲، ۲۳)

یاد و درک حضور خدا در همه لحظات سبب می شود که افکار و اعمال انسان با هدایت خداوند در جهت هدفی که برای آن خلق شده، سوق داده شود همچنین یاد و درک حضور خداوند سبب اطمینان قلب و عدم اضطراب درونی می شود.

در قرآن آمده است:

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونَ

پس مرا یاد کنید [تا] شما را یاد کنم و شکرانه ام را به جای آرید و با من ناسپاسی نکنید (بقره - ۱۵۲)

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ

آنها کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد! (رعد - ۲۸)

وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى

و هر کس از یاد من دل بگرداند در حقیقت زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محسوس می‌کنیم (طه - ۱۲۴)

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خودفراموشی کرد آنان همان نافرمانانند (حشر - ۱۹)

۱۱/۲- دین

قبلا گفتیم، یکی از طرق هدایت، هدایت ذاتی (فطری، تکوینی) که در تمام موجودات جهان هستی وجود دارد یعنی در هر موجودی ساختاری (مکانیزی) بطور ذاتی وجود دارد که بر اساس قوانین جهان هستی آنها را بسوی هدفی که برای آن خلق شده اند، هدایت می کند بعبارت دیگر این مکانیزم عهده دار هدایت آن موجود را در مراحل گوناگونی که آن موجود می بایستی طی کند تا به هدف نهائی برسد، می باشد. در انسان، فطرت عاملی است که انسان را به طرف هدفی که خلق شده هدایت می کند یا بعبارت دیگر از طریق فطرت، انسان برای رسیدن به هدف آموزش غیر مستقیم می بیند. دین یاد آوری خصوصیت اصلی انسان یعنی فطرت او، از طریق آموزش مستقیم است زیرا دین عبارت از اعتقادات و راه و روشی که انسان را به سوی هدفی که خلق شده راهنمایی می کند و آن هدف رسیدن به فطرت خالص و نهایتاً وحدت می باشد.

در قرآن آمده است:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

پس روی خود به سوی دین حنیف کن که مطابق فطرت خدا است فطرتی که خدا بشر را بر آن فطرت آفریده و در آفرینش خدا دگرگونگی نیست ، این است دین مستقیم ولی بیشتر مردم نمی دانند (روم -۳۰- المیزان)

هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

زنده واقعی او است، معبودی جز او وجود ندارد، پس او را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید، ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است (غافر - ۶۵)

قُلْ أَمْرٌ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ

بگو پروردگارم به دادگری فرمان داده است و [اینکه] در هر مسجدی روی خود را مستقیم [به سوی قبله] کنید و در حالی که دین خود را برای او خالص گردانیده اید وی را بخوانید همان گونه که شما را پدید آورد [به سوی او] برمی گردید (اعراف - ۲۹)

۱۱/۳- ستم بر خود (ظلم بر نفس)

قبلا گفتیم، هرچیزی که خلق شده برای هدفی خلق شده و برای رسیدن به آن هدف تجهیز شده است. انسان نیز بیهوده آفریده نشده است و برای رسیدن به هدفی خلق شده است. در قرآن آمده است:

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ

آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده نمی شوید (مؤمنون - ۱۱۵)

همچنین قبلا گفتیم، یکی از مهمترین هدفهای خلق جهان هستی، هدایت و آموزش انسان بمنظور کسب معلومات برای نائل شدن و رسیدن به هدفی که برای آن آفریده شده اند، می باشد وهدف از آفریدن انسان تکامل (رشد) شعور او از طریق کسب معلومات برای شناخت حقیقت جهان هستی و حقیقت خود (انسان) از طریق آموزش تئوری و عملی برای رسیدن به فطرت خالص و در نهایت وحدت است.

ستم بر خود یعنی انسان حرکتی انجام دهد بر خلاف هدفی که برای آن خلق شده، باشد که سبب دور شدن او از هدف می گردد، در این حالت انسان فرصت (زمان، عمر) را بدون نتیجه از دست می دهد و این ستم بر خود است. در قرآن آمده است:

سَاءَ مَثَلًا لِّلْقَوْمِ الَّذِيْنَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ

چه زشت است داستان گروهی که آیات ما را تکذیب و به خود ستم می نمودند (اعراف - ۱۷۷)

فَدَلَاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلُّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ، قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ

پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید پس چون آن دو از [میوه] آن درخت [ممنوع] چشیدند برهنگی هایشان بر آنان آشکار شد و به چسبانیدن برگ [های درختان] بهشت بر خود آغاز کردند و پروردگارشان بر آن دو بانگ بر زد مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای شما دشمنی آشکار است، گفتند پروردگارا ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی مسلماً از زیانکاران خواهیم بود (اعراف - ۲۲، ۲۳)

يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ

با خدا و مؤمنان نیرنگ می بازند ولی جز بر خویشتن نیرنگ نمی زنند و نمی فهمند (بقره - ۹)

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ

هر که کار شایسته کند به سود خود اوست و هر که بدی کند به زیان خود اوست و پروردگار تو به بندگان [خود] ستمکار نیست (فصلت - ۴۶)

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ

پس هر که هموزن ذره ای نیکی کند [نتیجه] آن را خواهد دید، و هر که هموزن ذره ای بدی کند [نتیجه] آن را خواهد دید (زلزال - ۷، ۸)

باطل شدن اعمال (حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ) هم که در قرآن آمده است در راستای ظلم به نفس است و منظور اعمالی است که انسان را از هدفی که برای آن خلق شده دور می کند و سبب می شود فرصت زندگی در دنیا برای او بی نتیجه از دست برود.

حرکت انسان بر خلاف هدفی که برای آن خلق شده علاوه بر این که ستم بر خود است سبب می شود که برای برگشت او بسوی هدف با او برخورد شود. قبلاً توضیح دادیم که هر سیستمی بصورت یک کل یا یک واحد است که خصوصیات و رفتار اجزاء خود را تعیین می نماید و بر آنها حاکم است و در صورتی که یکی از اجزای سیستم برخلاف هدف های سیستم عمل کند با آن جزء برخورد می کند و سعی می کند که آن جزء را با خود هماهنگ نماید.

انسان نیز بعنوان یکی از اجزای سیستم جهان هستی نیز شامل این مطلب می گردد در صورتی که انسان خلاف هدفی که برای آن خلق شده حرکت کند و یا با آن هماهنگ نباشد، جهان هستی براساس قوانین خود با انسان برخورد می کند و عکس العمل نشان می دهد تا انسان را به هماهنگی برساند و این عکس العمل موجب رنج آدمی می گردد.

برای روشن شدن مطلب رودخانه ای را در نظر بگیرید که شخصی می خواهد در آن شنا کند، اگر او در جهت حرکت آب رودخانه شنا کند سرعت بیشتری خواهد داشت و اگر خلاف جهت رودخانه شنا کند و یا متوقف شود، نیروی آب که به سوی جلو است برای او مشکل بوجود خواهد آورد و نمی تواند در بلند مدت

به این وضعیت ادامه دهد. بعبارت دیگر در حالت اول رابطه انسان با جهان هستی رابطه ای هماهنگ است که در این حالت انسان بدون برخورد با مشکلی ناشی از عکس العمل سیستم جهان هستی در زندگی به مقصد می رسد و در حالت دوم بدلیل نا هماهنگی با سیستم جهان هستی با مسائل و مشکلاتی که ناشی از برخورد سیستم جهان هستی با او است، در زندگی مواجه خواهد شد.

۱۱/۴- باقیات صالحات

در قرآن آمده است:

وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا

و خداوند کسانی را که هدایت یافته اند بر هدایتشان می افزاید و نیکیهای ماندگار نزد پروردگارت از حیث پاداش بهتر و خوش فرجام تر است (مریم - ۷۶)

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا

مال و فرزندان، زینت حیات دنیا هستند، و باقیات صالحات (ارزشهای پایدار و شایسته) ثوابش نزد پروردگارت بهتر و امید بخش تر است. (کهف - ۴۶)

اغلب مفسرین قرآن باقیات و صالحات که در قرآن آمده است را به اعمال صالح تفسیر کرده اند. براساس توضیحات زیر، باقیات صالحات در واقع اصلاح عوامل تشکیل دهنده شاکله که اعمال انسان از آن نشأت می گیرد، می باشد.

قبلا گفتیم، بر اساس آیه زیر اعمال انسان براساس شاکله او صورت می گیرد و بعبارت دیگر شاکله انسان سبب خوب بودن و یا بد بودن اعمال او می شود:

قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا

بگو هر کس بر حسب شاکله (ساختار روانی و بدنی) خود عمل می کند و پروردگار شما به هر که راه یافته تر باشد داناتر است (اسراء - ۸۴)

قبلا گفتیم، عقل انسان با استفاده از معلومات پیش از انجام هر عملی راجع به آن تصمیم گیری می کند و همچنین عمل انسان براساس شاکله او شکل می گیرد بنابراین عملکرد شاکله مانند معلومات است که بر عقل انسان برای تصمیم گیری تأثیر دارد و در نهایت سبب عمل می شود، بعبارت دیگر شاکله او همان معلومات اوست. معلوماتی که بر عقل انسان برای تصمیم گیری تأثیر دارد و در نهایت سبب عمل می شود می توان به دو گروه بشرح زیر تقسیم نمود:

گروه اول: علم و معلوماتی که انسان فرا می گیرد

گروه دوم: عوامل دیگری که عملکردی مانند علم و معلومات دارند و بر عقل و نهایتاً بر عمل انسان اثر گذار هستند.

همچنین علم و معلومات و عوامل دیگر را بصورت تفصیلی بیان نمودیم، بنابراین باقیات صالحات در واقع اصلاح عوامل تشکیل دهنده شاکله که اعمال انسان از آن نشأت می گیرد، می باشد. باقیات صالحات به نحوی در راستای تزکیه نفس و رسیدن به فطرت خالص و حرکت بسوی هدفی که انسان برای آن خلق شده می باشد. در قرآن آمده است:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ، تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ، وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ، يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ

آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه اش استوار و شاخه اش در آسمان است، میوه اش را هر دم به اذن پروردگارش می دهد و خدا مثلها را برای مردم می زند شاید که آنان پند گیرند، و مثل سخنی ناپاک چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده و قراری ندارد، خدا کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و در آخرت با سخن استوار ثابت می گرداند و ستمگران را بی راه می گذارد و خدا هر چه بخواهد انجام می دهد (ابراهیم - ۲۴-۲۷)

۱۱/۵- تسلیم

اسلام در لغت به معنای، انقیاد، اطاعت و امتثال امر و نهی بدون هیچ گونه اعتراض و بعبارتی تسلیم شدن است که در قرآن هم بهمین معنا آمده است و مسلمان به معنای تسلیم مطلق در برابر فرمان خدا و توحید کامل و خالص از هر گونه شرک و دو گانه پرستی است.

تسلیم که در قرآن آمده است یعنی انسان قبول کند که ولی او خداوند است و در امور تسلیم او باشد و از فرامین او اطاعت کند و راه خدا را بپوید تا خداوند که بر همه چیز احاطه دارد و بهتر از همه هدفی که انسان برای آن خلق شده، می شناسد هدایت کننده او برای رسیدن به هدف باشد. تسلیم مستلزم این است که در امور خداوند را در نظر داشته باشد و راضی به رضای خداوند باشد.

تسلیم درجات مختلفی دارد که این درجات بستگی به میزان یقین (علم القین) انسان دارد و بالاترین آن در هنگامی است که انسان به یقین کامل رسیده باشد و یقین کامل از شناخت حقیقت جهان هستی و حقیقت انسان "خود" حاصل می شود.

در قرآن آمده است:

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَائُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند، آنها را از ظلمتها، به سوی نور بیرون می برد. (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوتها هستند، که آنها را از نور، به سوی ظلمتها بیرون می برند، آنها اهل آتش اند و همیشه در آن خواهند ماند (بقره - ۲۵۷)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ

ای کسانی که ایمان آورده اید همگی به اطاعت [خدا] درآیید و گامهای شیطان را دنبال نکنید که او برای شما دشمنی آشکار است (بقره - ۲۰۸)

فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ، وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعَمِّيَّ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ

و در حقیقت تو مردگان را شنوا نمی گردانی و این دعوت را به کران آنگاه که به ادبار پشت می گردانند نمی توانی بشنوانی، و تو کوران را از گمراهی شان به راه نمی آوری تو تنها کسانی را می شنوانی که به آیات ما ایمان می آورند و خود تسلیمند (روم - ۵۳، ۵۴)

وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ

و هر کس خود را در حالی که نیکوکار باشد تسلیم خدا کند قطعا در ریسمان استوارتری چنگ درزده و فرجام کارها به سوی خداست (لقمان - ۲۲)

بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

آری هر کس که خود را با تمام وجود به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد پس مزد وی پیش پروردگار اوست و بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد (بقره - ۱۱۲)

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ، وَأَنْبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ

بگو ای بندگان من که بر خویشتن زیاده روی روا داشته اید از رحمت خدا نومید مشوید در حقیقت خدا همه گناهان را می آمرزد که او خود آمرزنده مهربان است، و پیش از آنکه شما را عذاب در رسد و دیگر یاری نشوید به سوی پروردگارتان بازگردید و تسلیم او شوید (زمر - ۵۳، ۵۴)

وَمَنْ يَرْغَبْ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ، إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ

و چه کسی جز آنکه به سبک مغزی گراید از آیین ابراهیم روی برمی تابد و ما او را در این دنیا برگزیدیم و البته در آخرت [نیز] از شایستگان خواهد بود، هنگامی که پروردگارش به او فرمود تسلیم شو گفت به پروردگار جهانیان تسلیم شدم (بقره - ۱۳۰، ۱۳۱)

رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
تَوَقَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ

پروردگارا تو به من دولت دادی و از تعبیر خوابها به من آموختی ای پدیدآورنده آسمانها و زمین تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی مرا مسلمان بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما (یوسف - ۱۰۱)

۱۱/۶- خلیفه (جانشین) خدا

خلیفه به معنی جانشین و نماینده ای است که توسط شخص و یا سازمانی برای اداره امور معینی از تشکیلات شخص و یا سازمان با تعیین اختیارات و وظایف، انتخاب می شود. جانشین می بایستی اولاً در موضوعی که برای جانشینی انتخاب شده است به نحوی باشخصی (یا مدیر سازمانی) که او را بعنوان جانشین خود انتخاب کرده سنخیت داشته باشد یعنی در موضوع مورد جانشینی دارای اطلاعات و معلوماتی و روش های کاربردی شبیه کسی باشد که او را انتخاب کرده است و ثانیاً مطیع دستورات انتخاب کننده خود باشد.

خلیفه و یا جانشینی خدا در روی زمین نیز بر همین روال است و انسان که بعنوان جانشین خدا در روی زمین انتخاب شده با داشتن گرایش های فطری در موضوع مورد خلافت به نحوی با خداوند سنخیت دارد ولی در مورد اطاعت از دستورات و فرامین خداوند انسان ها همه در یک رده نیستند بنابراین جانشین (خلیفه) خدا در زمین مراتب و درجه دارد و همه به یک میزان خلیفه خدا در زمین نیستند و درجه آن بستگی به درجه خلوص فطری انسان دارد.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ

و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین "خلیفه" جانشینی خواهم گماشت [فرشتگان] گفتند آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو [تو را] تنزیه می کنیم و به تقدیست می پردازیم فرمود من چیزی می دانم که شما نمیدانید (بقره - ۳۰)

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند وعده می دهد که آنها را قطعاً خلیفه روی زمین خواهد کرد، همانگونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید. و دین و آئینی را که برای آنها پسندیده پا بر جا و ریشه دار خواهد ساخت و خوف و ترس آنها را به امنیت و آرامش مبدل می کند،

آنچنانکه تنها مرا می‌پرستند و چیزی را برای من شریک نخواهند ساخت. و کسانی که بعد از آن کافر شوند فاسقند. (نور - ۵۵)

يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ

ای داوود ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم پس میان مردم به حق داوری کن و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند در حقیقت کسانی که از راه خدا به در می‌روند به [سزای] آنکه روز حساب را فراموش کرده‌اند عذابی سخت خواهند داشت (ص - ۲۶)

پی نوشت

دارائی

قبلا در مبحث شاکله گفتیم، انسان به تدریج و در طول زمان و در برخورد با رویدادها چیزهایی اعم از مادی و غیر مادی کسب می کند که آن قسمت از آنها را که بر اساس الگوهای جامعه ارزشمند می باشند را در شعور خود بعنوان دارائی ثبت می کند که شامل ثبت ذهنی از امکانات مادی، معلومات، شکل ظاهری انسان، پست و مقام اجتماعی و افرادی که با آنها رابطه نزدیک داریم (حتی معلومات انسان در مورد حقیقت جهان هستی و حقیقت خود انسان تا زمانی که به آنها وقوف کافی نیافته است)، می باشد که در واقع اینگونه ثبت های ذهنی، یعنی دارا بودن دارائی ها برای ذهن، نوعی معلومات است که مثل بقیه معلومات مورد استفاده عقل قرار می گیرد.

اهمیتی که دارائی برای انسان دارد سبب ایجاد خصلت ها و خصوصیاتی در انسان مثل، غرور، حسد، حرص، خود باختگی، خشم، تعصبات می شود که در واقع ریشه رنجهای انسان در این خصلت ها و خصوصیات است که دائما به یکدیگر تبدیل می شوند مثلا حسد، تمایل و آرزو را بوجود می آورد و عدم رسیدن به آرزو خشم ایجاد می کند. این خصلت ها و خصوصیات نیز به نوعی عملکردی مانند معلومات دارند و بر عقل اثر گذار هستند.

۱- درک مالک بودن و دارائی از کجا سرچشمه می گیرد

جهان هستی یک سیستم واحد است که از یک سری اجزاء بهم پیوسته تشکیل شده است بطوریکه شما نمی توانید در جهان هیچ جزئی را پیدا کنید که بصورت مستقل بوده و به هیچ جزء دیگر وابسته نباشد. ولی انسان آنها را جدا از یکدیگر دیده است و این اجزاء را بعنوان سیستم های مستقل در شعور خود فرض کرده است و علاوه بر آن برای رساندن مقصود خود در ارتباطات با دیگر انسانها، اجزای سیستم جهان هستی را - تا آنجا که می شناخته - نامگذاری کرده که این مطلب نیز فرض مستقل بودن این اجزا (سیستم ها) را

تشدید کرده است که این موضوع سبب شده که انسان که خود نیز یکی از اجزای جهان هستی است، یکپارچگی و وحدت جهان هستی را در نظر نگیرد و اجزای جهان هستی از هم منفصل و مستقل فرض کند و بهمین جهت اجزای جهان هستی را بصورت دارائیهای قابل تملک درک کرده است در حالی که آنها در واقع اجزائی از سیستم پیوسته جهان هستی هستند که همراه آن سیستم در حالت حرکت اند و دائما در حال تغییر هستند.

انسان که خود نیز قسمتی از سیستم جهان هستی است، تلاش می کند با اجزای جهان هستی که کنترل چندانی بر تعییرات آنها و به تبع آن بر خود آنها ندارد، سیستم "من" را بسازد ولی در واقعیت ایجاد یک سیستم منسجم از این تکه های پراکنده که دائما در حال تغییر هستند و انسان کنترل چندانی هم بر آنها ندارد، امکان پذیر نمی باشد و بهمین دلیل سیستم "من" ساخته شده فاقد ثبات می باشد یا بعبارت دیگر انسان سعی می کند اجزای جهان هستی را که عنوان دارائی بر آنها نهاده و عمدتا مستقل از او هستند بعنوان دارائی های خود، در سبد "من" نگهداری و حفظ کند و چون نگهداری این دارائی ها در سبد "من" بصورت واقعی امکان پذیر نیست لذا انسان دچار انواع تضادها، عصبانیت ها و رنجها می شود و از طرفی چون انسان از یکطرف ذاتا بدنبال ثبات و آرامش است فکر می کند که با کسب دارائی بیشتر می تواند به ثبات دست یابد ولی چون آنها را هم بعنوان دارائی در ذهن ثبت می کند سبب می شود بجای این که با کسب وسایل و معلومات آسایش بیشتری بدست بیاورد، تضادها، عصبانیت ها و رنجهای خود را افزایش دهد.

۲ - تلقی خود را از دارائی ها تغییر دهیم

برای این که وسایل و معلومات و روابط با دیگران در ذهن ما بعنوان دارائی ثبت نگردد ما باید در نظر داشته باشیم که آنها دارائی نیستند بلکه اجزائی از سیستم جهان هستی هستند که برای گذران زندگی و رسیدن به هدفی که برای آن خلق شده ایم یعنی تکامل شعوری (برای رسیدن به فطرت خالص و وحدت) در جریان رویدادها، از آنها بهره مند می شویم بنابراین رابطه با دیگران دارائی نیست و وسایل و معلومات هم که ما آنها را بعنوان دارائی در نظر می گیریم در واقع فقط وسیله و ابزاری برای رفع نیازهای واقعی ما می باشند مثل اینکه شما می خواهید از مکانی در شهر به یک مکان دیگری از شهر بروید و برای برآورد این نیاز از اتوبوس عمومی استفاده می کنید آیا شما اتوبوس را بعنوان دارائی در ذهن خود ثبت می کنید؟

باید توجه داشت که منظور ما این نیست که بدنبال بدست آوردن وسایل و کسب معلومات برای آسایش بیشتر نباشیم و رابطه ای با دیگران نداشته باشیم بلکه منظور این است که وسایل و معلومات را ابزاری برای رفع نیازهای واقعی خود بدانیم و آنها وهمچنین ارتباط با دیگران را دارائی تلقی نکنیم و آنها را بعنوان وسیله ای جهت رفع نیازهای غیر واقعی از جمله رقابت با دیگران و برتری جوئی نسبت به دیگران بکار نبریم که در اینصورت انسان اسیر این گونه چیزهائی که آنها را دارائی فرض کرده، می گردد